


زیبایی‌شناسی و آسیب‌شناسی دریافت حافظ در آلمان و کشورهای آلمانی‌زبان: گستره، ژرفا، فرازها و فرودها

سارا رحمانی  ID

گروه زبان و ادبیات آلمانی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	چکیده
مقاله پژوهشی موضوع: میان‌رشته‌ای حوزه موضوعی: آلمان، ایران تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۱۶	تقلیل و تطبیق دونا بیغه ادب، حافظ و گوته، و نیز آثار ملهم از ایشان در چارچوب ادبیات حوزه زبانی-فرهنگی آلمانی (زبان) از سده ۱۹م دستمایه نوشته‌های علمی و ادبی فراوانی بوده است. اما، فراسوی ستایش بی‌حد این دو ادیب، ملاحظات انتقادی در این راستا همواره از نظرها پنهان مانده است. در پژوهش تحلیلی-کیفی و کتابخانه‌ای حاضر بر آنیم در پرتو هست و بود ترجمه‌های آلمانی حافظ و نیز پژوهش‌های مبتنی بر حافظ‌شناسی در حوزه‌های زبانی نام‌برده، نگاهی تحلیلی-انتقادی و متفاوت بر ابعاد، فرازونشیب فرایند پذیرش، خوانش و پرداختن ادبی-علمی به حافظ (شناسی) و نیز آسیب‌شناسی آن در کشورهای آلمانی‌زبان بیندازیم. زین‌رو، چستی شعر حافظ، مفهوم و تأثیر آن بر خواننده آلمانی‌زبان از دیرباز تا کنون تبیین شده است. سپس، این خط سیر را با انگیزه‌ها، ژرفا و تداوم تأثیرپذیری نام‌برده در گستره‌های گوناگون زمان، مکان و مسائل زیبایی‌شناختی آن دنبال می‌کنیم و با اشاره به ناهمخوانی آلمانی‌زبان ملهم از شعر حافظ بدان وضوح می‌بخشیم. یافته‌ها حاکی از نوسان خط سیر پذیرش حافظ در ادب آلمانی (از اوج تا افول) در نتیجه چرخش الگوواره‌های شرق‌شناسانه است. در ادامه، دلایل این امر و نیز علاقه پارسی‌زبانان به استمرار بازتاب خویشتن از منظر غرب به واسطه ترجمه‌های متعدد از آثار متأثر از حافظ مطرح شده است که کمابیش تنها دستاورد حافظ‌پژوهی معاصر آلمانی است.

واژگان کلیدی:

آسیب‌شناسی دریافت حافظ، چرخش شرق‌شناسانه، حافظ در آلمانی، خودبازتابی، زیبایی‌شناسی دریافت حافظ.

ارجاع به این مقاله: رحمانی س. (۱۴۰۳). «زیبایی‌شناسی و آسیب‌شناسی دریافت حافظ در آلمان و کشورهای آلمانی‌زبان: گستره، ژرفا، فرازها و فرودها». *مطالعات کشورها*. ۲(۴): ۶۴۷-۶۷۸. doi: <https://doi.org/10.22059/JCOUNTST.2024.376516.1128>



وبگاه: <https://jcountst.ut.ac.ir> | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir

شابای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰
 ناشر: دانشگاه تهران

۱. مقدمه

سخن گفتن از حافظ شیرازی و تأثیر شعر او فراسوی مرزهای سرزمین‌های پارسی‌زبان همواره در وهله نخست با یادکردن از برخی بزرگان ادبیات جهان (به‌ویژه در غرب)، از جمله گوته^۱، امرسون^۲ و بایرون^۳ همراه است. در درجه بعد، صحبت از الهام‌ها و تأثیرهای میان‌فرهنگی و بین‌زبانی است که خود پیامد همین اثرگذاری میان‌فردی نخستین بوده است. به‌کار بستن و رواج قالب شعری (شرقی) غزل از سوی ادبا و فرهیختگان دو سده گذشته اروپا، به‌ویژه در آلمان، تلاش ایشان برای تقلید از صورت و محتوای شعر حافظ و به‌طور کلی تب شعر پارسی در آن دیار و روزگار (به‌ویژه در سده ۱۹م)، همگی مؤید این کلام است. اما، گذر زمان همیشه به روال سده‌های گذشته و به‌عبارتی بر وفق مراد حافظ‌دوستان و حافظ‌پژوهان نبوده و چرخش‌های پسین گفتمان‌های شرق‌شناختی در جهان (غرب)، دامنگیر شعر حافظ، بازتاب و استقبال از آن در دنیای کنونی نیز شده است (see Tafazoli, 2007). بدین ترتیب، در بررسی این خط سیر تاریخی، به دوره‌های ناهمسان کار عملی و علمی در ارتباط با (شعر) حافظ در جهان، و در این نوشتار کشورهای آلمانی‌زبان، یا به‌عبارتی با فرازها و فرودهایی روبه‌رو می‌شویم که بررسی پیش‌زمینه، چپستی، گسترده‌گی، ژرفا و نمونه‌های آن در کشورهای یادشده و چرایی این اوج و افول (شاید نه‌چندان دیرپا) و چشم‌انداز آینده آن برای پژوهشگران و علاقه‌مندان این حیطه حائز اهمیت است.

نیک که بنگریم، در وهله نخست، موضوع بر سر مقبولیت شعر حافظ در گذر زمان است. با اندکی تفحص آشکار می‌شود که شعر لسان‌الغیب، فراتر از مقبولیت ملی / میهنی، پذیرش و محبوبیتی عام و جهانی داشته و دارد. اما، آیا این امر در تمامی دوره‌ها یکسان بوده، یا استقبال از او و اشعارش هم‌چنان مانند گذشته‌ای نه‌چندان دور، رو به فزونی یا به‌عکس رو به کاهش است؟ در پاسخ اجمالی باید متذکر شد که اگرچه خوانش و کاربرد شعر حافظ در سرزمین مادری او و میان هم‌زبانانش در تمامی ادوار، بازار داغی داشته و در دوران معاصر نیز از رواج نیفتاده است، در سرزمین‌های دیگر، از جمله در کشورهای آلمانی‌زبان، این تکاپو و الگو قراردادن حافظ به‌عنوان مظهر شاعری و حتی خوانش ترجمه اشعارش تنها به دوره‌ای خاص (سده ۱۹م) تعلق دارد. این مسئله هرگز به‌طور مجزا و خارج

1. Johann Wolfgang von Goethe
2. Ralph Waldo Emerson
3. Lord George Gordon Byron

از گفتمان‌ها و الگوواره‌های (پارادایم‌های) رایج زمانه قابل بررسی و پژوهش موشکافانه نیست. حال پرسش اساسی اینجاست که چرا شعر حافظ که به اصطلاح فرازمانی و مبشر زمان دوری و غیرتاریخی است، یعنی خود فراتر از زمان و مکان قرار دارد و از این‌رو انتظار می‌رود در همه اعصار از محبوبیت برون‌مرزی آن نیز کاسته نشود، تنها در دوره یادشده در غرب (به‌ویژه در کشورهای آلمانی‌زبان) و به پیروی از آن در جهان غوغا به پا کرده و پس از اوجی دیرپا و پیدایی موج شکل‌گیری آثار محاکاتی برون‌مرزی، به‌ویژه آلمانی، سرانجام از تب‌وتاب افتاده و توجه‌بدان نیز فروکاسته است؟ چرا (گزیده) اشعار لسان‌الغیب در روزگار ما باز به‌دست هم‌زبانان او و عمدتاً از رهگذر ترجمه‌های مکرر و مجدد در جهان، برای نمونه آلمان، هر چند دهه از نو برگردانده و/یا ویراسته و در یک کلام به‌زحمت زنده نگاه داشته شده است و هر از گاهی تجدید چاپ می‌شود؟ و مهم‌تر از آن، چرا مخاطبان این جدوجهدها نیز بیشتر هم‌میهنان یا هم‌زبانان خود شاعر و ساکن ملل دیگر (در این نوشتار، کشورهای آلمانی‌زبان) هستند و آشنا بدان‌هایند و حداکثر ایران‌شناسان و شرق‌شناسان آن کشورها را می‌توان بدین فهرست افزود؟ پاسخ به همه این چرایی‌ها که به موازات هم مطرح است، نیازمند آن هست که گذشته و حال درک و دریافت اشعار حافظ در جهان و به‌طور خاص در کشورهای آلمانی‌زبان از زوایای گوناگون (در حیطه علوم انسانی) بررسی شود. در ادامه بدین موارد می‌پردازیم.

درباره پیشینه جستارها و تحقیقات جسته‌وگریخته و غیرتکراری پیرامون کنش، واکنش و برهم‌کنش ادب پارسی و آلمانی مبتنی بر حافظ‌پژوهی، باید اذعان کرد که این امر در وهله نخست اندکی مأیوس‌کننده می‌نماید، چراکه تعداد بی‌شماری از آن‌ها به رویارویی و برابر نهادن دو چهره شناخته‌شده ادبیات ملل مربوط، یعنی حافظ و گوته، و حداکثر به توصیف، بررسی و تطبیق شماری از اشعار ایشان یا در بهترین حالت تأثیرپذیری گوته از حافظ و ادب پارسی و شرح این آشنایی محدود می‌شود، هرچند بسیاری از این نوشته‌ها در قالب جستار یا نقد و بررسی به چاپ رسیده است؛ از جمله مقاله «حافظ و گوته» (فتوحی، ۱۳۸۲) که حتی نام آن نیز بسامد زیادی در میان پژوهش‌های مقابله‌ای از این دست دارد؛ یا دیگر جستار کم‌حجم و کمابیش مشابه، با نام «گوته و تأثیرپذیری از حافظ» (جعفری‌نژاد، ۱۳۸۶). البته، شایان ذکر است که بسیاری از این پژوهش‌ها با دوران حاضر فاصله چشمگیری دارد و در زمان خود برای نخستین بار یا به شیوه‌ای نوآورانه و به‌دست اهل فن (آلمانی‌دانان) در زبان پارسی انجام شده است، همچون

«گوته و ایران (دیوان شرق و غرب)» (علوی، ۱۳۱۰) که نویسنده در مقام ادیب و منتقدی پیش‌گام، گوته را، هرچند به شیوه‌ای موجز و توصیفی، به‌دلیل تأثیرپذیری نه با حافظ، بلکه با ایران و ادب پارسی سنجیده است؛ نیز پژوهش سودمند دانشگاهی «گوته و حافظ» (رضازاده شفق، ۱۳۴۵). در دیگر پژوهش‌های مشابه نیز با تعمق بیشتر نسبت به قدما و نوشتارهای نام‌برده، جلوه‌های تازه از ادبیات تطبیقی در بررسی و مقابله این دو شاعر آشکار شده است که البته همگی تا حد زیادی از چارچوب این پژوهش خارج است، از این جمله «گوته و ژرفای شعر حافظ» (دستغیب، ۱۳۷۷)، «جلوه‌های عرفان در گوته و حافظ از دید تطبیقی» (شریف‌زاده، ۱۳۷۴)، «تأثیر حافظ و عشق عرفانی در خلق دیوان غربی-شرقی گوته» (حدادی، ۱۳۸۵)، نیز «خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد حافظ و گوته» (رجائی، ۱۳۹۹)؛ و البته پژوهش تطبیقی «حافظ از دو نگاه: رمانتیسیم گوته و تعالی‌گرایی امرسون» (تائبی نقدری، ۱۳۹۲) با نگاهی به دیگر ادیبان اروپایی جز گوته، بخش اعظم نوشته‌های پرشمار پیرامون ادب پارسی و آلمانی به‌طور عام، و حافظ و گوته به‌طور خاص، از این دست (خطی یا تطبیقی) است.

در درجه دوم، گه‌گاه و آن هم بیشتر در حوزه دانشگاهی و به زبان آلمانی و گاه پارسی، نوشته‌ها و مقالاتی درباره تأثیرپذیری ادب آلمانی از ادب پارسی، رواج قالب غزل در آلمانی و در خلال آن‌ها ترجمه‌های قدیمی‌تر آلمانی از حافظ، به‌ویژه ترجمه روکرت^۱ از غزلیات حافظ، نگاشته شده است و هنوز هم می‌شود که طیفی نه‌چندان وسیع از کتب مستقل را دربرمی‌گیرد، مانند «غزل دنیوی-عرفانی نزد حافظ در ترجمه‌های روکرت و دیوان گوته» (Radjaie, 1998)، «گوته و حافظ. فهم و سوءتفاهم در رابطه متقابل فرهنگ آلمانی و پارسی» (Falaki, 2013)، «جایگاه فرهنگ و ادب ایران در ایده ادبیات جهانی گوته و روکرت» (حدادی، ۱۳۹۸)^۲، بخش‌ها یا حداکثر فصل‌هایی از کتابی مرتبط با تأثیر حافظ بر ادب

1. Friedrich Rückert

۲. البته، شایان ذکر است که در زمان نگارش و طرح بخش‌هایی از این مقاله به‌صورت شفاهی [در سخنرانی‌ای به مناسبت بزرگداشت حافظ (۱۳۹۷)]، اثر نام‌برده هنوز به چاپ نرسیده و طبیعتاً ناموجود بود. این کتاب هم‌پوشانی نسبی با پژوهش حاضر دارد، زیرا از جهاتی از ابعاد مقاله حاضر فراتر می‌رود و به ایده ادبیات جهانی گوته و روکرت می‌پردازد، درحالی‌که در این نوشتار برای نخستین بار به مباحثی مانند پذیرش، بازتاب و پرداختن به شعر حافظ از ابعاد گوناگون (زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، اسطوره‌شناختی و زیبایی‌شناختی) در کشورهای آلمانی‌زبان از دیرباز تا به امروز و در فراسوی مرزهای ادبیات نظر افکنده شده است.

آلمانی و مطابق انتظار، به‌ویژه گوته، مانند کتاب *ادبیات ایران در ادبیات جهان* که نویسنده در صفحاتی اندک از آن به تقابل گوته و حافظ و دیگر موارد مشابه پرداخته است (آذر، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۷، ۲۸۶-۲۸۹). اما بررسی نسبتاً جامع، غیرخطی، تحلیلی و آسیب‌شناسانه دربارهٔ توجه، پذیرش و روند تأثیر شعر حافظ بر زبان و ادب آلمانی، به‌گونه‌ای که بر تنها یک شخص (هم‌چون گوته) یا دوره (مانند رمانتیک) متمرکز نباشد و با پژوهش حاضر (از دید زیبایی- و آسیب‌شناختی) قرابت موضوعی و ارتباطی تنگاتنگ داشته باشد، یا تا کنون صورت نگرفته یا فارغ از بحث اصلی این پژوهش است و حداکثر به دو یا سه چهره (گوته و روکرت یا گاه هامر-پورگشتال^۱) محدود می‌شود (ن.ک. حدادی، ۱۳۹۸). بنابراین، اساس این پژوهش بر همین موضوع، یعنی وداع با فردمَداریِ حافظ پژوهی [تطبیقی]، دست کم در حیطهٔ ادب آلمانی، نهاده شده است.

در اهمیت این نوشتار همین بس که در پژوهش‌هایی تحلیلی-انتقادی و کل‌نگر از این دست، آسیب‌شناسی چنین موضوع‌هایی در آینده‌ای نه‌چندان دور، فعالانه برای تأثیربخشی مجدد شعر حافظ بر ادب آلمانی و اقصی نقاط جهان، احیای احتمالی نقش حافظ به‌عنوان شاعر الهام‌بخش پارسی‌گو در ادب آلمانی و برون‌مرزی، نیز رونق دگربارهٔ ادب پارسی در حیطهٔ کشورهای آلمانی‌زبان (و غرب یا سراسر جهان) به‌کار بسته و مفید واقع می‌شود. همچنین، اهم اهداف در این پژوهش از قرار زیر است:

- بررسی اجمالی ابعاد و کم‌وکیف اثرگذاری شعر حافظ بر ادبیات آلمانی فراتر از یک دوره (مانند رمانتیک) و اشخاص (مانند گوته) یا انجمن‌ها و اقشاری محدود (مثل، انجمن‌های ادبی ایرانیان مقیم آلمان و/یا قشر مرفه و اشراف بومی آن دیار)؛
- اشاره به تأثیر فراادبی و میان‌رشته‌ای اشعار حافظ در دیگر حیطه‌های دانش و هنر دوره یا ادوار مختلف تاریخی کشورهای آلمانی‌زبان با ذکر نمونه؛
- شناسایی قوت و ضعف بررسی‌های بیشتر غیرتخصصی دربارهٔ حافظ در آن کشورها و آسیب‌شناسی حافظ‌خوانی/ حافظ‌پژوهی عام و خاص (نیز تحلیل پذیرش/ عدم‌پذیرش و اشتغال به شعر حافظ به هر نحوی، از جمله ترجمه، الهام یا اقتباس ادبی و مطالعات دانشگاهی/ علمی با توجه به الگوواره‌های شرق‌شناختی رایج)؛ و نیم‌نگاهی به چشم‌انداز(های) احتمالی این حوزه.

1. Joseph von Hammer-Purgstall

۲. روش‌شناسی

در پژوهش حاضر، نگارنده از شیوه کیفی، تحلیلی-انتقادی و میان‌رشته‌ای مبتنی بر گردآوری مطالب کتابخانه‌ای برای پرداختن به موضوع سود جسته است، تا از سویی زوایای پنهان آن را از منظر زبانی-فرهنگی، ادبی-شاعرانه و زیبایی‌شناختی و تا حدودی فلسفی آشکار کند؛ و از سوی دیگر، با رویکردی آسیب‌شناسانه، به چرایی‌های فراوان فرازوفرود حافظ‌خوانی / حافظ‌شناسی در کشورهای آلمانی‌زبان و در صورت امکان راه برون‌رفت از آن پاسخ دهد. آنچه پژوهش حاضر را از دیگر پژوهش‌های اخیلاً هم‌راستا متمایز می‌کند، تأکید بر جنبه تحلیلی-انتقادی و تفسیری حافظ‌پژوهی برون‌مرزی و به پس‌زمینه‌راندن وجه توصیفی آن است که در سطحی فراتر از گردآوری و بازتاب صرف اطلاعات مندرج در منابع انجام می‌شود، تا به مدد دیگر علوم انسانی مرتبط، همچون اسطوره‌شناسی، زیبایی‌شناسی، مطالعات فرهنگی و ترجمه و حتی هنر و موسیقی، خط سیر و الگوهای مرتبط با پذیرش، شکوفایی و افول نمونه برجسته شعر و ادب پارسی، حافظ، در کشورهای آلمانی‌زبان دنبال و بازتاب افزایشی / کاهش پیوسته یا گسسته آن در بستر زمان، مکان، فرهنگ و اجتماع تجزیه و تحلیل شود. از آنجا که کشورهای آلمانی‌زبان در ابعاد فردی و قومی-ملی در شمار نخستین شیفتگان حافظ^۱ در میان ملل جهان، به‌ویژه در غرب، هستند، الگو و تحلیل به‌دست‌آمده از چنین پژوهشی به‌دلیل نزدیکی دلایل برآمدن، بر اوج‌شدن و افول (تقریبی) شعر حافظ در ادبیات فراملی (بیشتر در باخترزمین)، به احتمال فراوان برای ادب دیگر کشورها نیز تا حد زیادی صادق خواهد بود و می‌توان با به‌کار بستن و سنجش با موارد مشابه، روند بررسی و آسیب‌شناسی مقابله‌ای آن را بسیار آسان کرد و نیز شتاب بخشید.

۳. چارچوب نظری

۳.۱. پیش‌درآمد

مباحث نظری پژوهش میان‌رشته‌ای حاضر را می‌توان دست‌کم در سه حوزه ترکیبی زیر بررسی و مطرح کرد که هر یک کمابیش به‌مثابه پایه‌ای است برای پرداختن به موضوع از مرحله بعدی:

۱. به گفته اسلامی ندوشن (۱۳۹۵: ۴۳): «حافظ بعد از خیام و شاهنامه، گویا پرتوجه‌ترین متن فارسی باشد، و این حیرت‌انگیز است، زیرا ترجمه‌ناپذیرترین هم هست.»

۱. حوزه ادبی-ترجمه‌شناختی و فلسفی. در این باره، آرای این فلاسفه مثال‌زدنی است: افلاطون، هایدگر^۱ یا شاعرانی بسان هولدرلین^۲ که شعر را آذرخش الهی و شاعر را واسط انتقال آن از آسمان به زمین می‌دانند (ن.ک. ۳. ۲)، و نیز نظریه‌پردازان ترجمه چون هومبالت^۳ از دید ترجمه (نا)پذیری شعر به دیگر زبان‌ها (Stolze, 2018: 2-4)؛

۲. حوزه اسطوره‌شناختی-مطالعات فرهنگی. مهم‌ترین این نظریه‌ها در این زمینه عبارت است از آرای الیاده^۴ و دیگران درباره تفکر اسطوره‌ای و تاریخی، و نظریه لوی-ستروس^۵ و سپس آ. آسمان^۶ در ارتباط با فرهنگ سرد و گرم و نیز تفکر/تاریخ دوری و خطی منتج از آن (ن.ک. ۳. ۳ و ۴. ۴)؛

۳. حوزه زیبایی‌شناختی و هوش مصنوعی. از میان آرای پرشمار این حوزه در ارتباط با این پژوهش می‌توان به نظریه «دره وهمی»^۷ از مری^۸ تا مک‌دُرمن^۹ و تینول^{۱۰} در ارتباط با دریافت، پذیرش و استقبال از اصل اثر در قیاس با اثری محاکاتی اعم از مادی یا غیرمادی (ادبی-فرهنگی) اشاره کرد (ن.ک. ۳. ۴ و ۵).

شایان ذکر است که برای پرهیز از اطناب و دوباره‌گویی، این نظریه‌ها در ارتباط با موضوع این پژوهش، در بخش جاری (۳) و دو بخش آینده (۴ و ۵) به‌طور مشروح و دقیق به بحث و بررسی گذاشته شده است.

۲.۳. در چیستی صرف شعر حافظ در ادبیات آلمانی

اندک ادیبان و شاعرانی هستند که همچون حافظ، به‌جز در چارچوب ادبیات بومی خود، در صحنه ادبیات جهان^{۱۱} نیز نام درخشانی از خویش به یادگار می‌گذارند. این درخشش گاه مرهون شهرت عالم‌گیر ایشان در زمان حیاتشان و گاهی نیز، بر

1. Martin Heidegger
2. Friedrich Hölderlin
3. Wilhelm von Humboldt
4. Mircea Eliade
5. Claude Lévi-Strauss
6. Aleida Assmann
7. Uncanny Valley
8. Masahiro Mori
9. Karl F. MacDorman
10. Angela Tinwell

۱۱. Weltliteratur، به قول ویلاند (Ch. M. Wieland)، ادیب دوره کلاسیک آلمان، و به پیروی از او، گوته.

حسب تصادف، در پی بازخوانی و برگردان آثارشان و با گذشت دهه‌ها یا سده‌ها از دوران زندگی‌شان رخ می‌دهد. در هر دو صورت، اینان متعلق به همهٔ اعصار هستند، خواه نویسنده و خواه شاعر یا ناظم؛ هرچند که در میان آثار متعلق به ادبیات جهانی، شعر سهم کمتری را به خود اختصاص داده است.

شعر، به قول قدمای بیشتر آلمانی حیطةٔ ادب و فلسفه، از هامان^۱ و هردر^۲ و هولدرلین گرفته تا هایدگر، زبان آغازین بشر^۳ است و بیش از همه، از عنصر خیال سرشار، به‌خودی‌خود شک و شبههٔ فراوانی دارد. شعری مانند شعر حافظ، آراسته به صنایع و ظرایف ادبی است؛ امری که ترجمه‌پذیری آن را دشوارتر می‌نماید. اگر شعر، آن‌گونه باشد که شاعر بنام معاصر، مهدی اخوان ثالث (۱۳۶۸: ۴۴)، می‌گوید: «محصول بی‌تابی آدمی [...] در لحظاتی که [وی] در پرتو شعور نبوت^۴ قرار می‌گیرد»، حافظ نبی‌ای تام است، و یا آن‌سان که قدما- از گوته تا آنه‌ماری شیمل^۵، اسلام‌شناس برجستهٔ آلمانی- به پیروی از دیگر ادیبان آلمانی سدهٔ ۱۹م وی را «شاعر عارف» نامیده‌اند^۶، که البته در تعریف او جنبهٔ شاعری حافظ بر عرفان وی می‌چربد، برخلاف مولوی که شیمل و دیگر بزرگان او را «عارف شاعر» خوانده‌اند (see Goethe, 2010). در هر حال، گرچه به یک اعتبار «شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است»، با نگاهی ژرف‌تر، آرایه‌ها و لطافت‌های ظاهری این اشعار گاه از بعد محتوایی آن نیز فراتر می‌رود و صور و معانی را به توازنی شگفت و برای بسیاری باورنکردنی می‌رساند. پس ظرافت‌های شعری رندانهٔ حافظ بیش از همه در زبان مادری او درک می‌شود تا اینکه بتوان آن را از رهگذر ترجمه به زبان‌های دیگر و بیشتر فاقد گفتمان تاریخی شعر ایرانی-اسلامی-عرفانی انتقال داد. این امر مؤید نظر هومبلت، متفکر برجستهٔ آلمانی است که به پیوستگی تفکر و زبان (مادری) و انتقال‌ناپذیری این دو به‌واسطهٔ ترجمه، به‌منزلهٔ اجزای تفکیک‌ناپذیر از یکدیگر، معتقد بود (as cited in Stolze, 2018: 25)، چراکه حتی اگر بتوان رو‌ساخت و شکل ظاهری واژه‌ها را

1. Johann Georg Hamann

2. Johann Gottfried Herder

3. die Ursprache der Menschheit

۴. البته، خود شاعر اذعان دارد که منظور وی از نبوت لزوماً پیامبری نیست، بلکه این امر راجع به نفس خبردادن و همیشگی است (ن.ک. همان).

5. Annemarie Schimmel

۶. البته، این نامگذاری نخست شفاهی بود. پس از جستجوی فراوان در منابع پرشمار شیمل، این تقابل نه در یک منبع واحد از او و دیگر بزرگان آلمانی، بلکه در منابع متعدد اصیل و ترجمه‌ای سدهٔ ۱۹م یافت شد؛ زین‌رو، سرچشمهٔ نخستین نامگذاری در این ارتباط نامشخص می‌نماید.

ترجمه کرد، در نهایت به دلیل انتقال ناپذیری و درکناپذیری بس‌تر گفتمانی مد نظر، به‌ویژه در دوره‌های پسین، در عمل با ترجمه‌ای ناقص و بی‌روح یا در واقع با متنی ترجمه‌ناپذیر روبه‌رو می‌شویم.

به باور فریدریش هولدرلین، ملک‌الشعرای آلمانی، «شاعر در معرض آذرخش خداست» (به نقل از هایدگر، ۱۳۷۴: ۷۴). در این صورت، حافظ در معرض اصابت‌های پیاپی این آذرخش بوده است، هرچند برخی ابیات او گاه به همین اندازه فنی و به‌ظاهر حسابگرانه شود؛ چراکه عنصر شهود در غالب اشعار او همواره چشم‌گیرتر است. گادامر نیز از زبان افلاطون بدین امر اذعان دارد: «هنگامی که شاعر بر مسند الهگان می‌نشیند، مشاعرش در اختیارش نیست. او هم‌چون جویباری دلخواهانه اجازه می‌دهد هرآن‌چه بر او وارد می‌شود، جاری گردد» (گادامر، ۱۳۷۷: ۵۱). بدیهی است که منظور از چنین شعری، شعر شهودی است از آن دست که حافظ، مولوی و دیگر بزرگان ادب عرفانی غالباً سروده‌اند، همان شعر ترجمه‌ناپذیر، نه شعر فنی. با این اوصاف، دلیل جاودانگی و رخنه کلام پرایهام و دشوارفهم حافظ در دیگر زبان‌ها نیز ناگفته پیداست، زیرا او بدین اعتبار شاعری صرف و صرفاً شاعر است، حتی اگر به پیشه‌ای دیگر اشتغال داشته باشد.

به تعبیر هایدگر، «شاعر واسطه‌ای است میان انسان و خدایان. [...] آن که شاعرتر است به دنیای اساطیر نزدیک‌تر است و تأثیرش از آن بیش‌تر و الهامش گسترده‌تر» (به نقل از انوری، ۱۳۹۱: ۷۹). هم‌ا‌زین‌رو، حافظ در حد فاصل زمان اساطیری‌ازلیت (دوری) و زمان تاریخی‌ما (خطی)، دعوت به می و رندی و مریدی پیر مغان می‌کند؛ و بدین ترتیب نه‌تنها ما هم‌زبانان خود را، که تمام گیتی و آدمیان را. او که پنداری هم‌چون هر شاعر راستینی در سرایش اشعار خویش اختیاری ندارد و خود آن‌ها را نمی‌سراید، بلکه نیرویی ماورایی وی را به سرودن وامی‌دارد (همان)، از هجوم این شهود، شکوه می‌کند:

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست / که من خموشم و او در فغان و در غوغاست.

۳.۳. نیم‌نگاهی اسطوره‌شناختی-فلسفی به انگیزه‌ها، ابعاد و ژرفای تأثیرپذیری ادبیات آلمانی از حافظ و شعر پارسی

پیش‌تر به نزدیکی شاعر و شعر شهودی‌اش به جهان اساطیری اشاره کردیم. این چنین نزدیکی‌ای خواه‌ناخواه پیوستگی به زمان ازلی و الوهیت را نیز به‌همراه می‌آورد. احتمالاً، یکی از دلایل الهام‌پذیری بسیاری از شعرای پسین ایران و نیز بسیاری از بزرگان جهان از حافظ و شیفتگی نسبت به او، همین وجه اسطوره‌گی یا

گاه حتی اسطوره‌وارگی، تقلید رویدادها از نمونه‌ای ازلی، به تعلیق در آوردن زمان، و بدین‌وسیله، تکرار زمان برگشت‌پذیر لاهوتی و قدسی، همچنین آفرینش طرح‌ها و پس‌زمینه‌های اسطوره‌ای در قالب شعری است. به‌طبع، چنین الهام‌گیری‌ای بیشتر با وسوسه تقلید مقارن است. به‌عبارت بهتر، انگیزه محاکات از چنین اشعار دلنشین فرازمینی را نه‌تنها در شعرای نوقلم، بلکه حتی نزد سراینده‌گان صاحب سبک و نامداران عرصه ادبیات و شعر در زبان‌های دیگری چون آلمانی تشدید کرده است.

درباره شاعران غربی و آلمانی‌زبان، این الهام جز از زورآزمایی‌ای شاعرانه و سرودن در قالب‌های تازه هم‌چون غزل، به‌ویژه به‌منظور رهایی از زمان تاریخی خطی و ناسوتی (مربوط به پیدایش مسیحیت) و بازگشت به دوره جاوید، اسرارآمیز و احیاناً شفافبخش اسطوره‌هاست که در بیشتر ملل (از جمله اقوام و زبان‌های به‌اصطلاح هند و اروپایی^۱)، کمابیش نزدیک به هم بوده است؛ چراکه انسان اسطوره‌باور «در برابر زمان ناسوتی می‌ایستد و آن را به ابدیت متصل می‌سازد و بدین‌سان با بازآفرینی زمان، به قول ایلیاده، زندگی خود و گیتی را نو آیین می‌کند؛ اما انسان تاریخی در برابر زمان زبون و بی‌پناه است» (به نقل از انوری، ۱۳۹۱: ۵۱).

مسئله دیگر در این ارتباط، آگاهی از این بی‌پناهی است که ویژه انسان معاصر است. این نیز دلیلی است دیگر برای دورشدن هرچه بیشتر غربیان از دوران اساطیری خود و دیگران، حتی از دید پرداخت علمی بدین موضوع‌ها. اما، از آنجاکه در شعر حافظ وجه اسطوره‌گی غالب است، این جنبه در تأثیر بر ادبیات ملل دیگری (غربی) که از اساطیر و زمان اساطیری بیشتر فاصله گرفته‌اند، درست به‌همین دلیل در مرحله و گام نخست، پررنگ‌تر و اثربخش‌تر می‌نماید؛ وجهی که در اکثر موارد هنوز دوران تثبیت را از سر نگذرانده است، رفته‌رفته رنگ می‌بازد، چراکه انسان امروزی (به‌ویژه اروپایی) با بینش اسطوره‌ای سازگاری ندارد و به تعلیق نیز اعتقاد و رغبتی نشان نمی‌دهد. از این‌رو، شعر شرقی-پارسی در او احتمالاً شوق اندکی برمی‌انگیزاند، یا اصولاً آویزه ذهنش نمی‌شود و از آن روی برمی‌تابد. این است دلیل آن تأثیرپذیری آغازین، رنگ‌باختن پسین و استقبال کم‌امروزین، علی‌رغم کشف شورمند آغازین آن.

نیز شعر حافظ به‌همان اندازه که از فرازمان، ازل و ابد دم می‌زند و ریشه در

1. Indogermanische oder indoeuropäische Sprachen

زمان اساطیری دارد، با لامکان و بی‌جایی نیز مرتبط است. زیرا همواره خواهان آن است که از سویی با باده‌ای آسمانی از این جهان بیرون جهد و یا از دیگر سو «ساحت کون و مکان» را جولانگاه ممدوح خویش داند، و در نهایت انسان سالک را چون «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است» طالب خودداشته‌ها می‌داند و به خویش رجعت می‌دهد. این چنین انسانی به‌یقین، تنها شرقی و ایرانی نیست، و مخاطب حافظ بدین اعتبار فراقومیتی و جهانی، فرازمانی و فرامکانی است؛ خواه انسان غربی و به‌فرض آلمانی‌زبان باشد و خواه برخاسته از دورترین نقاط شرق آسیا، جنوب آفریقا و جز آن. زبان شعر حافظ، زبان مادری و به‌روایتی، خود موطن همه اهالی دل است که خویش را در آن بازمی‌یابند و فارغ از مکان و جهت‌های جغرافیایی در این بی‌جای عرصه ادب حضور به هم می‌رسانند؛ اما شاید وجود اسامی جغرافیایی مربوط به زادگاه شاعر (اعم از نام شهر، رود، نواحی اطراف) و حتی کشورهای همسایه که وی آن‌ها را در اشعارش بازتابانده است، در مجموع مانع از درک همواره فرامکانی آن نزد دیگر ملل (از جمله اروپای غربی) شود.

از منظری دیگر و فراتر از جهان‌بینی و بینش اسطوره‌بنیاد و لامکان‌مدار خاوری، شعر حافظ برای انسان باختری و آلمانی‌(زبان) همچنین، ارائه‌دهنده بُعد «دیگری»^۱ (اگر نه «بیگانه»^۲)، در برابر «خودی»^۳ است (see Djalali, 2014). گرچه در دوران نخستین اشتغال به شعر حافظ در حوزه آلمانی‌زبان، خاورزمین و ایران (در آن زمان، سرزمین پارس)^۴ بیشتر مقاصد بیگانه و غریب^۵ محسوب می‌شد، اشعار از دل برخاسته حافظ برای زبان دل‌ادبای سرزمین‌های دیگر بی‌نیاز از ترجمان (معنوی) بود. چنین انگیزه‌ای، یعنی پرداختن به دیگری (در اینجا شرق در مفهوم کلی)، برای کشف جهانی تازه و شناخت بیشتر او و به پیروی از آن احوالاً وقوف بیشتر بر زوایای وجودی خویش (به مفهوم انسان [فرهیخته] غربی)، هرچند در اشتغال به یادگیری زبان و مطالعه ادبیات سایر ملل نیز دخیل بوده است، در مورد حافظ، فاصله بس دور و دراز آن «دیگری» که برای رهروان وادی دل و اصحاب جهانی سکر کمابیش آشناست؛ چنان شیفتگی مقاومت‌ناپذیری را نخست در مترجمان و سپس خوانندگان آلمانی‌زبان ایجاد می‌کرد که بسیاری از شعرای ایشان (در دوران گوته متأخر و پس از او) از اوایل تا نیمه سده ۱۹م، یکی

1. das Andere
2. das Fremde
3. das Eigene
4. Persien
5. Exotisch

پس از دیگری، خود را ناگزیر از تقلید قالب شعری غزل و بطن کلام جادویی لسان‌الغیب می‌دیدند. از این رهگذر، تعدادی واژه پارسی به زبان آلمانی راه یافت و اندک واژه‌های از پیش راه‌یافته و به‌دست فراموشی سپرده‌شده پارسی، دوباره در این زبان مقصد احیا شد. بالاتر از این، قالب شعری غزل^۱، به برکت ترجمه دیوان چیره‌دست‌ترین غزل‌سرای پارسی (زبان)، حافظ، و به یمن ترجمه موفق فریدریش روکرت^۲ از دیوان خواجه و حتی سرایش برخی اشعار خود در این قالب، و هم‌زمان تأثیرپذیری و تقلید گوته، بزرگ‌ترین شاعر وقت آلمانی‌زبان از آن، و نیز به‌کار بستن و تکرار آن از سوی شعرای برجسته دوران رمانتیک، از جمله آوگوست فون پلاتن^۳، در زمره قالب‌های شعر آلمانی درآمد که تا بدان روز متأثر از ادبیات لاتین بودند و کمابیش جای غزلواره^۴ را گرفت تا جایی که بسیاری از شعرای آلمانی‌زبان آن دوره و دوران بعد، مانند خود پلاتن، تُندُر شُترم^۵، و گتفرید کلر^۶، غزل را چالشی شاعرانه دانستند و شاعرانگی خود را با آن محک می‌زدند. این در نوع خود تأثیری ژرف و شگرف بر ادبیات و فرهنگی به‌غایت متفاوت (از پارسی-ایرانی) به‌شمار می‌آمد، حتی اگر ژرفای کلام حافظ را در آثار این ادبا و دیگر نامداران شیفته و مقلد لسان‌الغیب تمام و کمال نیابیم؛ ادبا و نامدارانی که خود در ادبیات جهان به بزرگی شهره‌اند. البته که تأثیر شعر پارسی، از جمله حافظ، بر ادب آلمانی به‌ویژه بر کل دوره رمانتیک که اساساً جنبشی آلمانی با ریشه‌هایی کمابیش شرقی است^۷، فراتر از تک‌تک این نام‌ها رفته است و دست‌کم فراخنای نیم‌سده (نیمه نخست سده ۱۹م) را دربرمی‌گیرد. باری، پرداختن بدین جزئیات، نوشتاری دیگر را می‌طلبد.

۴.۳. دریافت و پذیرش شعر حافظ با اتکاب نظریه‌های زیبایی‌شناختی و هوش مصنوعی

سوای زیبایی‌شناسی شعر حافظ به‌خودی‌خود، شایسته است از میان نظریه‌های

1. Ghasele/ Ghasel

۲. پیش از روکرت، هامر-پورگشتال کل دیوان حافظ را به آلمانی برگرداند، اما به‌هر روی، آن برگردان چه از لحاظ صوری و چه محتوایی، گیرایی ترجمه هرچند گزیده و مختصر لیک نبوغ‌آمیز روکرت را نداشت.

3. August Graf von Platen

4. Sonett

5. Theodor Storm

6. Gottfried Keller

۷. آن هم به یمن مطالعات زبان‌شناختی نامدارانی چون فریدریش شلگل، فرانتس بپ و دیگر ادبا و زبان‌شناسان.

میان رشته‌ای زیبایی‌شناختی در ارتباط با این پژوهش که مبتنی بر هوش مصنوعی است، به نظریه «دره وهمی» توجهی خاص داشته باشیم. مطابق با این نظریه، اگر نمونه‌ی رباعی بر ساخته از اصل یک موجود (انسان)، پدیده یا شیء، هم‌چنان از نسخه‌ی اصل دور باشد، حس دافعه را در مخاطب (بیشتر بیننده یا شنونده) ایجاد می‌کند؛ یعنی، با کاهش حس زیبایی‌شناسانه در مخاطب، نمودار پذیرش شکل انحنای خود می‌گیرد که همان دره وهمی است (see Mori et al., 2012). برخلاف آن، با بالا رفتن احتمالی شباهت میان اصل و نسخه بر ساخته (باز تولیدی)، منحنی خیز برمی‌دارد و دره مسطح‌تر می‌شود. این بررسی پس‌امدرن احتمالاً درباره‌ی پذیرش اصل، به‌ویژه ترجمه شعر حافظ در دیگر کشورها (به‌ویژه در ملل آلمانی‌زبان)، نیز صادق است. چنانچه ترجمه‌های آلمانی آن به اصل اثر (تولیدی) و نیز فضا و گفتمان رایج زمانه‌ای که باز تولید در آن رخ می‌دهد، نزدیک باشد، دره وهمی شکل نخواهد گرفت (همچون دوره رمانتیک). عکس آن نیز برای حال حاضر صدق می‌کند که نمونه‌های محاکاتی، انتقال‌دهنده روح اثر و زمانه آن به زبان آلمانی و سایر زبان‌ها نیست. در نتیجه، شکل‌گیری دره وهمی گریزناپذیر است. بدیهی است که این امر با توجه به مباحث بعدی و در طول زمان و گستره مکان و فرهنگ و چرخش‌های الگوواره‌ای نوسان دارد (ن.ک. ۴ و ۵).

۴. بحث و بررسی

۴.۱. پیش‌درآمد: طرح گستره‌ها و وجوه گوناگون تأثیر شعر حافظ بر ادب، فرهنگ و هنر کشورهای آلمانی‌زبان

با ترک زمینه زیبایی‌شناختی، اساطیری و فروکاستن نسبی از کندوکاوهای فلسفی شعر حافظ و دلایل توجه به آن در دوره‌ای از تاریخ ادبیات غرب، به‌خصوص ادب آلمانی، به نکات فراوان دیگری برمی‌خوریم که شایسته است با عناوینی مجزا از پس هم مطرح و بررسی شود. البته، این گستره چشمگیر و رنگارنگ همواره چون خطی افقی در حرکت و روبه‌رشد نبوده است و همچون نقطه یا پهنه‌ای ایستا نیز نباید تلقی شود، بلکه مسیری است گاه پویا گاه راکد، سرشار از ناهمواری و اوج و حسیض. بهتر آن است که نمودار چنین پستی‌وبلندی‌هایی را با بهره‌گیری از چارچوب‌های آشنای هنری و ادبی در قالب واژگان بریزیم. بدین ترتیب می‌توان به پیروی از ساختار موسیقایی قطعاتی چون کنسرت پیانو یا ویلن (در سه موومان)، و یا از دید محتوایی، کمابیش بسان بخش‌های نمایشنامه، دوره‌های تأثیرپذیری ادب آلمانی از حافظ را به‌طور کلی (به‌ویژه از نظر ادبی، زمانی و فرهنگی-هنری)

بدین منوال طبقه‌بندی کرد: جرقه و آغاز، درخشش و اوج، زوال و پایان. روشن است که در این سیر تکوینی و بررسی فرازوفرواد آشنایی و اشتغال آلمانی‌زبان‌ها به شعر حافظ و سپس طرد نسبی و شاید قطعی آن از ادبیات این کشورها (و در کل غرب)، عوامل بسیاری به‌گونه‌ای سازنده (در آغاز) یا بازدارنده (رفته‌رفته) دخیل بوده است، از جمله وجوه فردی و اجتماعی اشخاص، گروه‌ها و جوامع متأثر و ملهم از شعر حافظ (از مترجمان گرفته تا محافل شرق‌شناسان و شرق‌ستیزان)، جهت‌گیری دوره‌های ادبی حاکم در هر زمان (مانند رمانتیک در برابر عصر حاضر) و نیز یگانگی یا چندگانگی سلايق زمانه و افراد تأثیرگذار هر عصر، چرخش‌های گفتمانی-پارادایمی به سود چیرگی ادبیات غربی (مرکزی) و غرب‌مدار (پیرامونی) و نظایر آن. در بخش‌های پیش‌رو، ابعاد و زوایای گوناگون آن را بیشتر بررسی می‌کنیم.

۲.۴. سیر زمانی

تاجایی که شواهد و قرائن تاریخی ما را رهنمون می‌شود، جرقه نخستین توجه به حافظ در کشورهای آلمانی‌زبان با ترجمه غیرمستقیم تنها چند غزل (از فارسی به لاتین) در سال ۱۷۷۱م، به‌عبارتی در دوران پژوهش‌های زبان‌شناختی اعم از بومی و تطبیقی، زده می‌شود. سفیر عالی‌رتبه و ادیب اتریشی-مجاری به نام گنت کارول رویتسکی^۱ برای نخستین‌بار مجموعه‌ای از اشعار فارسی^۲، از جمله یازده غزل از حافظ، را به‌زبان فرهیختگان اروپایی، یعنی لاتین، ترجمه می‌کند و کورسوی تا بدان روز ناچیز ادب پارسی در آلمان و اروپا را به درخشش وامی‌دارد. چند دهه زمان لازم است تا سرانجام یُزف فن‌هامر-پورگشتال اتریشی که در استانبول به ترجمه اشتغال دارد، هم‌پای خیل مطالعات زبانی-ادبی شرق‌شناسانه دوران رمانتیک، وارد میدان عمل شود و تمامی غزلیات خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی را به سبکی موزون اما تحت‌اللفظ و کمابیش بی‌قافیه به آلمانی ترجمه کند (۱۸۱۲م). این ترجمه با تمام نارسایی‌های آن سرآغاز شیفتگی گوته، بزرگ‌ترین شاعر در قید حیات آلمان سده ۱۹م، به شرق و حافظ را رقم می‌زند. گوته در سال ۱۸۱۴م، نسخه‌ای از این ترجمه را از ناشر ویژه شتوتگارتی‌اش، گُتا^۳، دریافت می‌کند، و دیوان خواجه شمس‌الدین با او کم‌وبیش همان می‌کند که

1. Károly Reviczky

2. *Specimen Poeseos Persicae*

3. Cotta

چنگ رودکی با امیر سامانی. وی پس از خواندن ترجمه دیوان حافظ، در صدد فراگیری زبان‌های عربی و فارسی به‌شیوه خودآموز و در سطح مقدماتی برمی‌آید. رفته‌رفته به جمع‌آوری مطالب درباره شاعران برتر یا، به تعبیر او، شاهزادگان شعر پارسی، علاقه‌مند می‌شود و در ضمن شعر نیز می‌سراید. قریحه شاعری‌اش که پس از مرگ شیلر^۱، دیگر ادیب آلمانی هم‌سنگ او و عزیزترین دوستش، رو به خاموشی گذاشته بود، از نو جان می‌گیرد. سرانجام، در سال ۱۸۱۹م، اشعار غزل‌گونه و ملهم از حافظ را با نام *دیوان غربی-شرقی*^۲ به چاپ می‌رساند. یادداشت‌های جمع‌آوری‌شده او در توضیح نام‌ها، اعلام و شعرای مهم پارسی‌گو چون فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و جامی نیز بعدها (۱۸۲۷م) با نام یادداشت‌ها و رسالات^۳، *ضمیمه دیوان غربی-شرقی* می‌شود.

شایان ذکر است که دیوان او از دوازده بخش تشکیل شده است که هر یک نامی عربی-پارسی^۴ دارد: مغنی‌نامه، حافظ‌نامه، عشق‌نامه، تکفیرنامه، رنج‌نامه، حکمت‌نامه، تیمورنامه، زلیخنامه، ساقی‌نامه، مثل‌نامه، پارسی‌نامه و خلدنامه. برخی اشعار مندرج در زلیخنامه که حاصل نامه‌نگاری او با محبوبش، ماریانه فن ویلمر^۵، است، از قلم این بانو تراویده است. در هر صورت شیدایی گوته نسبت به حافظ چنان است که وی را در فصل عشق‌نامه، *حافظ مقدس*^۶ می‌نامد و سراسر اشتیاق و آرزوی هم‌نشینی و برابری با او را در دل و سر می‌پروراند.

به یمن سودای تازه گوته پرآوازه و چاپ *دیوان غربی-شرقی*‌اش، سراسر ملل آلمانی‌زبان از سحر این شاعر پارسی‌گو مسحون می‌شوند و دل بدین جادوی تازه می‌سپارند. اما کمابیش هم‌زمان با گوته، نابغه‌ای دیگر به نام فریدریش روکرت که چهل و چهار زبان می‌دانست نیز از این شرار نبوغ حافظ برخوردار و محظوظ می‌شود. وی نه به‌واسطه ترجمه، که از طریق یادگیری مستقیم زبان فارسی نزد هامر-پورگشتال در پایتخت اتریش (۱۸۱۸م)، با حافظ آشنایی می‌یابد و کمی پس از انتشار *آغازین دیوان غربی-شرقی* گوته (۱۸۱۹م، تکمیل ۱۸۲۷م)، منتخبی از ترجمه خود را از دیوان حافظ به زبان آلمانی با نام *گل‌های شرقی*^۷ (۱۸۲۲م) به

1. Friedrich Schiller

2. *West-östlicher Divan*

3. *Noten und Abhandlungen*

۴. به‌جز رنج‌نامه و پارسی‌نامه که از دید واژه‌شناختی/ریشه‌شناختی سراسر پارسی است.

5. Marianne von Willemer

6. Heiliger Hafis!

7. *Oestliche Rosen*

چاپ می‌رساند. این ترجمه در عین وفاداری به شعر حافظ، به‌غایت استادانه‌تر، لطیف‌تر و زیباتر از ترجمه اولیه استاد او، هامر-پورگشتال، بود و تا کنون نیز علی‌رغم ترجمه‌های متعدد پسین از وینتسنس رزنتسواایگ فن شواناو^۱، سیروس آتابای^۲ و سایرین، همچنان بهترین ترجمه حافظ به آلمانی محسوب می‌شود.

با اوج‌گیری دوران حافظ‌خوانی و الهام‌های شاعرانه از این پارسی‌گو در نیمه نخست سده ۱۹م در آلمان و اتریش، برخی زبان‌شناسان آلمانی‌زبان که هم‌زمان سرگرم فراگیری خصوصی زبان فارسی نزد ایران‌شناسان و یا تحصیل این زبان در دانشگاه‌ها بودند نیز، بیشتر با هدف اصلاح، دست به ترجمه‌های مجدد اما غالباً نه‌چندان موفق دیوان حافظ زدند. دوران رمانتیک متأخر (تا نیمه سده ۱۹م) مملو از تب حافظ و پارسی‌خوانی است. پیش‌تر فریدریش شلگل^۳، نظریه‌پرداز این مکتب، نیز در کنار خوانش و ترجمه برخی آثار حکمی از زبان سانسکریت، با یادگیری زبان و ادب پارسی و الهام از آثار بزرگ آن، به ابتکاراتی در نظریه‌ها و بنیان‌گذاری مکتب یادشده دست زده بود.^۴

باری، در این دوران اوج، یعنی عصر باروری ایران‌شناسی غیرمغرضانه و شیفتگی به خاورزمین که از نیمه دوم سده ۱۸م تا کمی پس از چرخش پارادایمی پنا^۵ تا نیمه سده ۱۹م و اواخر آن سده را دربرمی‌گیرد، بذر ادب پارسی، به‌ویژه نهال نازک شعر حافظ، در خاک تشنه و حاصل‌خیز ادبیات آلمان رمانتیک و در حال گذار به مدرنیته به‌خوبی رشد می‌کند و گاه به ریشه‌های آلمانی اشعار ادبا یا سخنان و نظریه‌های زبان‌شناسان و پژوهشگرانی همچون هردر، هامان، و ویلهلم فن هومبالت پیوند می‌خورد (see also Stolze, 2018). گرچه استقبال از حافظ و ادب پارسی در آلمان از نیمه دوم سده ۱۹م رنگ نیاخت، در حوالی نیمه این سده از درخشش نخستین آن اندکی کاسته شد و در سرایش افتاد، هرچند هنوز اینجا و آنجا ترجمه‌هایی تازه از حافظ و الهام‌هایی از همان دست به‌چشم می‌خورد، مانند ترجمه شواناو اتریشی از دیوان حافظ (۱۸۵۸-۶۴م)، ترجمه گئوگ

1. Vincenz Ritter von Rosenzweig-Schwannau

2. Cyrus Atabay

3. Friedrich Schlegel

۴. برخی آرای شلگل در این ارتباط در جلد ۱ مجموعه دوجلدی درس‌گفتارها و آثار ناتمام درباره ادبیات (به نام *Orientalia*) بازتاب یافته است. این اثر پس از مرگ وی منتشر شد (see Schlegel, 2002).

5. Jenaer Paradigma bzw. Paradigmenwechsel

فریدریش داومر^۱ (۱۸۴۶م)، یا شعری از نیچه^۲، فیلسوف آلمانی، با نام پرسش یک آبنوش که با ارادت و خلوصی ناب برای حافظ سروده شده است.^۳ به علاوه، این شیفتگی و تب حافظ از حیطة ادبیات فراتر رفت و به هنر، به ویژه موسیقی، نیز سرایت کرد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

اما، اوضاع ترجمه و الهام از ادبیات پارسی، از جمله از حافظ، پیش از آغاز نیمه دوم سده ۲۰م، با نگاه ویژه شرق ستیزانه اروپایی که کمابیش تا به زمان ما کشیده می شود، رو به وخامت گذاشت. با تغییر پارادایم مادی گرایانه و شرق گرینز اروپایی ملهم از آثار اریش آوئرباخ^۴ (۱۹۴۶م) و ارنست رُبرت کورتیوس^۵ (۱۹۳۲ / ۱۹۴۸م) و دیگران (see Beck, 2016)، اروپا با شرق، در جایگاه بخشی از تاریخ خویش، وداع کرد. به دنبال آن موجی از شرق ستیزی نظام مند آغاز شد که با زدودن نام و آثار شرقی از کتب مدرسه تا به آثار چاپی دیگر، از ادبیات به حیطة زندگی روزمره نیز سرایت کرد. این چنین از توجه به حافظ نیز همچون دیگر شعرای پارسی گو و شرقی به شدت کاسته شد و پرداختن به ذوق و ادب ایرانی که پیش تر در ادبیات آلمانی خودجوش رخ می داد (برای نمونه کشف شرق خواهانه دوران رمانتیک و اثرگذاری ژرف آن بر جان ادبای آن دوره)، ناگفته محکوم و چنین روحیه و علاقه ای اساساً به تبعیدی دیرپا فرستاده شد. بدین ترتیب، هرگونه فعالیت در این زمینه، به ویژه پژوهش و حتی خوانش و بررسی اشعار مرتبط با ادب پارسی (از جمله حافظ)، تنها به انحصار حوزه پژوهشی-دانشگاهی و ایران شناسی درآمد. اگر هم ترجمه ای تازه از حافظ به بازار عرضه می شد، از سوی ایرانیان مهاجر به کشورهای آلمانی زبان بود که به کلی از ریشه ها نبریده و خواهان جست و جوی موطن خویش در حیطة ادبیات و شعر بودند؛ کسانی که علاوه بر داشتن قریحه شاعری، به زبان آلمانی نیز به خوبی آشنایی داشتند، مانند ترجمه نسبتاً جدیدتر و درعین حال زیبای دیوان حافظ از سیروس آتابای (۱۹۸۰م). البته در این ارتباط نباید کتب راهنمای تحلیلی-انتقادی را از نظر دور داشت، به ویژه کتاب های چاپی در دهه اخیر درباره حافظ و گوته و سوء تفاهم/ تفاهم

1. Georg Friedrich Daumer

2. Friedrich Nietzsche

۳. البته، نگارنده در نسخه آغازین این مقاله (۵۰ صفحه)، منتخبی از اشعار ادب و فلاسفه آلمانی از گوته تا نیچه را درباره حافظ و ترجمه شان (به قلم خود) گنجانده بود که به دلیل حجم بالای مطالب حذف شد.

4. Erich Auerbach

5. Ernst Robert Curtius

میان‌فرهنگی را (Falaki, 2013). معدود پژوهش‌های ایران‌شناسان آلمانی چون یوهان کریستف بورگل^۱ (۱۹۷۵م)، یا ترجمه‌هایی جدیدتر از یواخیم وُلین^۲ (۲۰۰۴م) و البته ترجمهٔ موردی گیزلا کرافت^۳ (دههٔ ۹۰م) که غزلی از حافظ را برای بنای یادبود گوته و حافظ در وایمار^۴ از نو به آلمانی برگرداند نیز در این زمره هستند. به نظر می‌رسد کاهش استقبال از ادبیات شرق، ایران و به پیروی از آن حافظ در اروپا و آلمان را باید در حکم افول دوران حافظ‌خوانی آلمانی‌زبانان در فراسوی مرزهای دست‌کم اروپایی و آلمانی‌زبان تلقی کرد، خواه این بی‌توجهی و بی‌رغبتی عامدانه رخ داده باشد و خواه از تبعات جهانی‌سازی^۵، یا به عبارت خنثی‌تر، جهانی‌شدن (یا جهانی‌گرایی)^۶؛ و توجه روزافزون مخاطب (عام) جهانی به نوعی ویژه از ادبیات، به‌ویژه رمان یا داستان کوتاه؛ و در سوی افراط‌گرایانهٔ آن حتی اگر به‌گونه‌ای فزاینده از پیامدهای روی‌آوردن به نوشته‌های سطحی و متکی به هرزه‌نگاری محسوب شود، زیرا، چنانکه گفتیم، پس از جنگ جهانی دوم، اگر در اصل، نامی از حافظ در غرب و در کشورهای آلمانی‌زبان برده می‌شد، بیشتر به پژوهش‌های تطبیقی از لحاظ موضوعی بیشتر تکراری در این زمینه محدود می‌شود که با عطف به دوران گذشته، به‌ویژه بر گوته و در وهلهٔ دوم، روکرت متمرکز بود، به‌گونه‌ای که اصل شعر حافظ، به‌جز در مورد ایرانیان مهاجر در کشورهای آلمانی‌زبان و در اصل در غرب، به پس‌زمینه رانده شده است.

۳.۴. گسترهٔ مکانی

از نظر مکانی، پراکندگی جغرافیایی-تاریخی خوانش اشعار حافظ در ادبیات آلمانی و مطالعات مربوط به آن، تنها محدود به آلمان نمی‌شود؛ اتریش، سوئیس، لوکزامبورگ^۷ و لیختن‌شتاین^۸ نیز در زمرهٔ کشورهای آلمانی‌زبان هستند. در میان آن‌ها، اتریش در زمینهٔ توجه به حافظ، گه‌گاه گوی سبقت را از آلمان نیز ربوده است و در اصل، حافظ با ترجمهٔ هامر-پورگشتال اتریشی در ادبیات آلمانی مطرح شد. سوئیس چهارزبانه که بیش از دوسوم جمعیت آن آلمانی‌زبان هستند، و نیز

1. Johann Christoph Bürge

۲. Joachim Wohlleben، غزلیات حافظ را از نو به نثر آلمانی ترجمه کرد.

3. Gisela Kraft

4. Goethe-Hafis-Denkmal

5. Globalisierung / Globalisation

6. Globalismus

۷. Luxemburg یا با تلفظ آلمانی: لوکزامبورگ

۸. Liechtenstein یا با تلفظ مرسوم سوئیسی: لیختن‌شتاین

باقی کشورهای یادشده، ظاهراً از گذشته تا به حال، به جز در حیطه دانشگاهی، بیشتر در این زمینه منفعل بوده‌اند. البته نباید از یاد برد که در سده‌های گذشته تا پیش از جنگ جهانی دوم، بسیاری از ساکنان نواحی شرقی اروپا- از جمله سرزمین‌های لهستان، چک (بوهم)، مجارستان و بخش‌هایی از رومانی- نیز آلمانی‌زبان یا دست‌کم آشنا به این زبان بوده‌اند، به طوری که فرهیختگان ایشان غالباً با نام حافظ آشنایی داشتند و مخاطب ترجمه شعر حافظ به آلمانی نیز به حساب می‌آمده‌اند. باین‌همه، میان مخاطب ادب غیربومی‌بودن و فعالانه در روند بسترسازی ادبیات بیگانه نقش داشتن و از آن خود کردن امر غریب به گونه‌ای که با گذشت دهه‌ها و سده‌ها دیگر بیگانه نباشد، تفاوت بسیار است. مورد آخر دستاوردی است که ادب آلمانی آن را از دید مکانی-تاریخی بیش از همه مرهون ترجمه‌ها و تأسی‌جستن‌های شاعرانه (محاکات و الهام‌های آزاد) به حافظ از سوی فرهیختگان آلمان و اتریش است. به یمن چنین فعالیت‌های آغازین عملی، به مرور بررسی‌های کمابیش نظری ادب‌شناختی همچون یادداشت‌ها و رساله‌های گوته به‌عنوان پیوست دیوان غربی-شرقی‌اش در همان آغاز حافظ‌خوانی در آلمان به چاپ رسید؛ جستارهایی هرچند اولیه و جسته‌گریخته که می‌توان گفت به مرور حتی خط سیر مطالعات نظام‌مند و علمی‌تر شعر حافظ را، به‌ویژه در آلمان، جهت بخشید و در پی‌ریزی دانش نظری شرق‌شناسی دخیل بود.

باین‌همه، گذشته از مسائل تاریخی مکان‌های حافظ‌خوانی و حافظ‌پژوهی در اروپای آلمانی‌زبان و با نظر به اکنون این مطالعات، مباحث مربوط به مکان‌مندی آن فرق چندانی نکرده است. به‌عبارت دقیق‌تر، امروزه از میان کشورهای آلمانی‌زبان، هر از گاهی، آلمان و اتریش و حداکثر سوئیس نیز حافظ‌پژوهانی به عرصه دانشگاهی ایران‌شناسی عرضه می‌کنند که تعداد ایشان با توجه به کثرت پرداختن به ابعاد دیگر ایران‌شناسی و زبان پارسی برون‌مرزی در حال حاضر بسیار انگشت‌شمار است. این پرداختن موردی به زبان و ادبیات فارسی و متعاقب آن، به حافظ معمولاً تنها در دانشگاه‌ها و مراکز علمی آلمانی‌زبان ممکن است، به‌ویژه در عصر حاضر که این مطالعات و پژوهش‌ها در غرب اروپا رنگ و بویی انتقادی و تحلیلی به‌خود گرفته و از فراگیری صرف زبان برای ترجمه و تبادل‌های ادبی-فرهنگی بس دور شده است. از این‌رو، در دوران معاصر، کمتر پیش می‌آید که مطالعات مربوط به حافظ یا دیگر شعرای کهن (و حتی معاصر) شعر و ادب پارسی را در بافت خود و در ارتباط محض با ادبیات بیابیم. البته که

خوانش و پژوهش درباره حافظ و دیگر بزرگان ادب پارسی در دانشگاه‌های شرق اروپا (غیرآلمانی‌زبان) استثنا به‌شمار می‌آید.

۴.۴. زمینه‌های فرهنگی-هنری

از ابعاد زمانی و مکانی تأثیرپذیری ادب آلمانی از حافظ که بگذریم، به زمینه‌های فرهنگی-هنری و کمابیش آیینی یا مربوط به جهان‌بینی خاص حافظ و شعر یا غزل پارسی می‌رسیم که تا حدودی در بخش سوم به‌طور کلی مطرح شد. از این منظر، امتزاج آغازین شعر حافظ که آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ ایرانی اسطوره‌محور و اسطوره‌باور است، با زبان و فرهنگ بیگانه‌دوست فلسفه‌مدار و اسطوره‌کاو سده‌های ۱۸ و ۱۹م در آلمان، بسیار زایا و فرخنده بود. اما، از آنجاکه در دوران بعد (از اواخر سده ۱۹م تا به امروز)، اسطوره و دین از یک‌سو و فلسفه از سوی دیگر، به‌علاوه علم و فناوری، راه‌هایی مجزا و متعدد را می‌پیماید، کمتر امکان تلاقی این راه‌ها و در نتیجه تفاهم با اعصار گذشته برای بشر متکی به علم و فنون امروزی (همچون مخاطب آلمانی امروزی) میسر می‌شود، چراکه یکی از دوقطبی که فرهنگ غربی یا به‌طور خاص آلمانی معاصر است، مطابق با نظریه لوی-ستروس (1973, as cited in Assmann, 2017: 128)، «فرهنگی گرم»^۱ است با ویژگی نوآوری، پویایی و تغییر و تحول آگاهانه؛ و قطب دیگر که حافظ از آن فرهنگ برخاسته، یعنی فرهنگ بومی ایرانی (-اسلامی)، متکی به آیین، سنت و اسطوره و تا حد زیادی مخالف تحول و دگرگونی و مایل به تکرار (به‌ویژه ازلیت و سیری ادواری)، و بدین ترتیب دارای «فرهنگی سرد»^۲ است؛ و از برهم‌کنش فرهنگ‌های سرد و گرم، سوای جرقه‌های احتمالی آغازین و الهام‌های مقلدگونه میانی، در درازمدت اغلب فرهنگی دوسویه یا التقاطی شکوفا نخواهد شد.

در حوزه فرهنگ و زبان، علاوه بر موارد نام‌برده، می‌توان از چگونگی استقبال، پذیرش و بازتاب شعر حافظ در سرزمین‌های مقصد و (بر اساس) حوزه فرهنگ مخاطب (آلمانی‌زبان) سخن به‌میان آورد که البته به‌دلیل هم‌پوشانی موضوعی با تاریخ و سیر زمانی این مطالعات، در بخش‌های پیشین مشروح مطرح شد. بدیهی است که در این نوشتار از حوزه آلمانی (زبان) در مفهوم صرفاً زبانی-مکانی آن سخن گفته شده است، و نه لزوماً به‌معنای قومی/نژادی-زبان‌شناختی آن در مقایسه و مقابله با اقلیت‌های قومی غیرآلمانی مقیم کشورهای مزبور یا در درجه

1. Warme Kultur
2. Kalte Kultur

بعد، دیگر اقوام و ملل غیرژرمنی/ ژرمنی اروپا و جهان. باری، در راستای این کاوش فرهنگی، بد نیست به وسیله و ابزار گسترش شعر حافظ و نحوه مخاطب‌یابی آن، خواه آگاهانه و خواه غیرعامدانه، نیز توجه داشته باشیم. اشعار حافظ و بیش از همه غزلیات او، نخست از راه ترجمه به ادبیات آلمانی راه یافت، اما چنانکه گفتیم، شیفتگی به شخصیت و شعر حافظ در کشورهای آلمانی‌زبان از حیطة زبان و ادبیات فراتر رفت و به موسیقی نیز سرایت کرد، به طوری که ترجمه برخی غزلیات خواجه به زودی و با گذشت تنها چندین دهه از آشنایی آلمانی‌زبانان با او در قالب آواز نیز در قطعات موسیقی کلاسیک و اپرایی به زبان آلمانی اجرا شد. بنابراین، وسیله ارتباطی^۱ و واسطه انتقال و تطبیق شعر حافظ در این مورد، زبان و موسیقی به‌شمار می‌آید، در قالب نوشتاری/ دیداری- شنیداری. به هر روی، تنها ساخت قطعات فراوانی از روی دیوان غربی- شرقی گوته، به‌ویژه زلیخانامه، به‌دست آهنگسازان بزرگ آلمانی و اتریشی چون واگنر^۲، شومان^۳، مندلسون بارتلدی^۴، ریشارد شتراوس^۵ و شوپرت^۶ در سده ۱۹م، گواه این مهم است. پس از آن نیز، به‌ویژه آهنگساز اتریشی دیگری به نام ویکتر اولمان^۷، پیش از کشته‌شدن در اردوگاه کار اجباری نازی‌ها (۱۹۴۴م)، به ساخت قطعاتی اپرایی به افتخار حافظ اهتمام ورزید (۱۹۴۰م). این کار، منظومه حافظ^۸ نام گرفت و متن آوازی آن متشکل از پنج شعر حافظ با ترجمه مؤخر هانز بتنگه^۹ (۱۹۱۰م) بود. در دوران معاصر نیز می‌توان از برپایی/ ارکستر دیوان غربی- شرقی^{۱۰} (۱۹۹۹م) از سوی دانیل برنبویم^{۱۱}، ادوارد سعید^{۱۲} و برند کاوفمان^{۱۳} (به رهبری برنبویم) نام برد که آنسامبلی^{۱۴} متشکل از نوازندگان شرقی، به‌ویژه کلیمی و عرب (و به‌تازگی ایرانی) است و قاصد پیام صلح جهانی.

1. Medium
2. Richard Wagner
3. Robert Schumann
4. Felix Mendelssohn Bartholdy
5. Richard Strauss
6. Franz Schubert
7. Viktor Ullmann
8. *Liederbuch des Hafis* (Op. 30)
9. Hans Bethge
10. *West-Eastern Divan Orchester*
11. Daniel Barenboim
12. Edward Said
13. Bernd Kauffmann

۱۴. Ensemble، گروه موسیقی‌سازی و/یا آوازی

۴.۵. بستر اجتماعی

گسترده‌گی و ژرفای تأثیر شعر حافظ بر ادبیات آلمانی را می‌توان از جهات فردی (به‌طور مثال، درباره شعر و مترجمان او)، یا با نظر به جولان اجتماعی (مانند پذیرش اجتماعی در جامعه مقصد، برای نمونه در هر کشور آلمانی زبان به‌طور مجزا)، نیز از دید سبکی (همچون تقابل سبک اولیه و اصل دیوان با ترجمه‌ها) و سبک‌های [مقصد] و به کمک پژوهش‌هایی از این دست بررسی کرد که شرح و تفسیر موبه‌موی همه، به‌ویژه با توجه به کثرت ترجمه‌های تاریخی و پراکنده از غزلیات حافظ به آلمانی و پژوهش‌های جسته‌وگریخته گذشته و حال، از چارچوب این پژوهش خارج است. زین‌رو، به ذکر اهم مطالب درباره وجه نام‌برده و مثال‌هایی برجسته از محافل، اشخاص و آثار نام‌برده ملهم از اشعار حافظ در ادب آلمانی و واکاوی اجمالی آن بسنده می‌کنیم.

به گفته اسلامی ندوشن (۱۳۹۵: ۷) شعر حافظ «در زبانی است که دم به اثیری بودن می‌زند و برای دسترسی به آن باید استعداد فاصله‌گرفتن از زمین را داشت.» این نکته در تأثیرپذیری ملل دیگر، از جمله آلمان، در برخی ادوار و مکاتب ادبی آن‌ها که استعداد این امر را بیش از هر زمانی داشته‌اند، بیشتر رخ می‌نماید؛ به‌طور مثال، در دوره رمانتیک و کمابیش دوره‌های موازی با آن (مانند بیدرمایر^۱) یا حتی دوره‌های پسین (فراواقع‌گرایی/ واقع‌گرایی و نمادگرایی) و از جمله در مورد افرادی چون گوته، روکرت و نیچه. این یک وجه تأثیرپذیری و بیشتر مرتبط با اجتماع و جمع است. از دید فردی، باید به تأثیر «نبوغ بر نابغه یا نوابغ»^۲ نیز آنچنان که لسینگ^۳ (به نقل از همان)، ادیب دوره روشنگری آلمان، بدان معتقد بود، توجه داشت. اخگرهای سوزان نبوغ و شهود شعر حافظ^۴، پیش و بیش از خوانندگان عادی، بر نوابغی همسان خود او می‌توانستند و هر زمان از نو می‌توانند کارگر افتند. رویارویی خیالی-متنی و تأثیرپذیری ژرف شاعر از شاعر (گوته از حافظ)، مترجم-شاعر از شاعر (روکرت از حافظ) و نیز فیلسوف-شاعر از شاعر (نیچه از حافظ) از الهام نبوغ از نبوغ و نیز کرنش و احترام در برابر آن حکایت دارد.

1. Biedermeier

2. Genie

3. Gotthold Ephraim Lessing

۴. و به تعبیری نبوغ ادبی ایرانی، چراکه به قول اسلامی ندوشن (۱۳۹۵: ۴۲): «کسانی چون

حافظ یا فردوسی یا سعدی [...] چکیده‌ی نبوغ یک ملتند.»

آنجا که جهان‌بینی‌های اثرگذار بر هم و متأثر از یکدیگر، از پیش تلاقی و هم‌پوشانی نداشته باشد، اما در نتیجه این تصادم زبانی-فرهنگی-فلسفی کمابیش هم‌راستا شوند، ژرفای این تأثیر بیشتر به چشم می‌خورد و برجسته‌تر می‌شود. منش و مشرب حافظ که بر بیشتر هم‌زبانان او نیز چندان روشن نیست و رندی او در نزد ایشان از عرفان تا به رواقی‌گری و حتی خوش‌باشی، رندی و لذت‌گرایی گیتیایی در نوسان است، از دید بسیاری از متأثران غربی-آلمانی حافظ تنها واکنشی است در برابر زهد خشک دوران وی و اشعری مسلکان.

در امر عشق نیز، چنانکه به‌تلویح اشاره کردیم، ستایشگران آلمانی (زبان) حافظ بیشتر متوجه عشق زمینی بودند، چنان که می‌دریافته‌اند ایشان نیز شراب انگوری، یا حداکثر نفس شعر حافظ از این‌رو در نظر آن‌ها تقدیس یافته است. حال آنکه عشق نزد حافظ از دانی تا عالی در نوسان است و می‌نیز همواره انگوری نیست. شاید گوته و هم‌تایانش بیش از هر چیز در شعر حافظ، در پی وجه دیگر خویش بودند، و به‌اصطلاح هایدگر (۱۳۷۴: ۶۷) خواهان نوعی خودبازتابی^۱، و شاید هم اندکی به‌دنبال تسلائی دردهای روزگار و میهن از دست‌رفته خویش (به‌دنبال حمله ناپلئون) بودند؛ زیرا از خواص پرداختن به شعر او و مستغرق شدن در فرازمان و فرامکان، فراموشی درد و تسلائی جاودانگی است.

به‌هر حال باید در نظر داشت که اشعار حافظ نیز درست دشوارترین‌ها و ترجمه‌ناپذیرترین‌هاست در وادی شعر، یا آن‌سان که روکرت (see also Rückert, 1988)، شیمل و دیگر قدمای خاورپژوه آلمانی اذعان دارند: هم‌چون بلبلی است که بخواهند آن را برای گوشتش سلاخی کنند! توجه به صورت، محتوا را از نظر نهان می‌دارد و برعکس، حتی در جوامعی کمابیش مشابه. البته، این امر در فرایند ترجمه، صدچندان دشوارتر است و محصول آن را ناممکن می‌سازد. با این‌همه، طرح و اثر محاکاتی گوته که با الهام از نخستین ترجمه کامل آلمانی حافظ سروده شد، نمونه‌ای موفق و در نوع خود بی‌نظیر از کار درآمد؛ نمونه‌ای که حتی به‌دنبال نام و آوازه جهانی‌اش و شاید هم اندکی به‌دلیل میل ایرانیان به یافتن رد خودارجاعی و خودبازتابی در «دیگری» و ادبیات دیگر ملل، تاکنون دست‌کم سه‌بار به پارسی برگردانده شده است.^۲ از آنجا که ایرانیان در ادبیات و شعر و شاعرانگی به کمتر از نبوغ راضی نیستند، تنها نوابغ را نیز به‌یاد می‌سپارند، چه در زمینه ادبیات

1. selbstbespiegelung

۲. به‌ترتیب شجاع‌الدین شفا (غیرمستقیم)، کورش صفوی و محمود حدادی (هر دو از آلمانی).

بومی خویش و چه در گسترهٔ ادب ملل جهان و نیز اگر پای ادبیات تطبیقی و الهام و تأثیر و احیاناً تأثر در باب ادب خودی و بیگانه به‌میان آید. اما اینکه چرا در زمرهٔ نوابغ تأثیرپذیرفتهٔ آلمانی‌زبان از حافظ، به اتفاق آرا، اغلب تنها نام گوته به گوش می‌رسد، پرواضح است که او خود، ادیب و دانشمندی نابغه بود، گرچه باقی نام‌های سروکار یافته و داشته با حافظ در ادب آلمانی نیز خالی از اخگر نبوغ نیست، خواه ادیب و شاعر یا مترجم، مفسر و فیلسوف، و خواه نوازنده و آهنگساز.

۵. آسیب‌شناسی، قوت و ضعف حافظ‌پژوهی در ادب آلمانی بر پایهٔ

ملاحظات ترجمه‌شناختی و زیبایی‌شناختی

همان‌گونه که گفتیم، مهم‌ترین کژتابی و آسیب در راه خوانش شعر حافظ و پژوهش در این زمینه، در زبان پارسی و بسیار بیش از آن در زبانی بیگانه از جمله آلمانی، ناممکن بودن توجه هم‌زمان به قالب و محتوای اشعار است. این امر که خود تا حدودی ناشی از سوءتفاهم تاریخی و (میان)فرهنگی است، در ترجمهٔ اشعار بیشتر مشهود است. وفور و انباشت ایهام‌ها، استعاره‌ها و دیگر ظرافت‌ها و آرایه‌های ادبی تنها در اصل شعر به چشم می‌خورد. مترجم در برگرداندن این اشعار، به منتها درجهٔ ممکن در تنگنای صورت و معنا قرار می‌گیرد و به ناچار باید یکی را قربانی دیگری کند، یا از هر دو به قدر نیاز بکاهد تا دست کم ترجمه‌ای نسبتاً بد و نه بدتر (ین) را به مخاطب ناآشنا به زبان پارسی عرضه کند، زیرا ذات شعر حافظ تنها با کلام خود وی و در زبان مادری او از هر نظر قابل فهم^۱ و بررسی است. ترجمهٔ دوسویه وفادار، اگر هم در عالم ادبیات ممکن باشد، در مورد شعر لسان‌الغیب صادق نیست. به هر جهت، در بیشتر ترجمه‌های آلمانی حافظ، حاوی منتخبی از غزلیات، راه دوم پیش گرفته شده است. درحالی‌که در نخستین ترجمه از هامر-پورگشتال، به‌ویژه ترجمه‌ای نسبتاً متأخر از شواناو (سدهٔ ۱۹م)، جسورانه به محتوای ظاهری یا به عبارتی برگردان لفظی اشعار پای‌بندی بیشتری نشان داده شده است، از این راه نیز قلیل‌فهم‌تر نشده است. شرح و ترجمهٔ برخی حافظ‌شناسان معاصر، همچون بورگل (۱۹۷۵م)، توانسته در این میان به شهرتی نسبی دست یابد، حال آنکه ترجمه‌های آلمانی برخی ایرانیان از اشعار حافظ، از جمله آتابای، زیباتر و کم‌نقص‌تر می‌نماید. معدودی از پیشگامان، همچون پلاتن

۱. حتی اگر در برداشت از واژه، عبارت یا بیتی تفاهمی عمومی برقرار نشود و تفاسیر متعدد باشد، چراکه در این ارتباط دست کم سوءتفاهمی تاریخی در کار نیست.

(۱۸۵۲م) نیز به پرداختن به قالب و صورت و تا حدی اقتباس آزاد اهمیت بیشتری داده‌اند و در کار خود خوش درخشیده‌اند. اما چنان که گفتیم، الحق تنها روکرت (۱۸۳۶م) توانست اشعار حافظ را هرچند گاه اندکی آزاد، اما در مجموع «به صورت و معانی» و با ظرافت هرچه تمام‌تر به آلمانی برگرداند.

به جز صورت و آهنگ و محتوا، دشواری‌های دیگری نیز در تأویل شعر شعرا، به‌ویژه نابغه‌ای چون حافظ، دخیل است، از جمله شناخت شخصیت، آشنایی با زندگی، جهان‌بینی یا بینش شاعرانه و روزگار او. این موارد در خوانش و یا ترجمه تا حدودی با اغماض همراه است یا از دید مخاطب و/یا مترجم مخفی می‌ماند و بدان کمتر پرداخته می‌شود (see Stolze, 2018). خواننده ناآشنا با زبان فارسی به ناچار در این مورد بیشترین زیان شاعرانه را متحمل می‌شود، اما مترجم غیرفارسی‌زبان در این ارتباط دست بازتری دارد. به همین سبب هم گوته که خود مخاطب و نه مترجم شعر حافظ است و هم تعدادی از مترجمان حافظ به آلمانی از همان آغاز، مطالبی مربوط به زندگی و ادبیات پارسی و بستر تاریخی-فرهنگی شعر پارسی برای مخاطب عام ناآشنا به زبان پارسی گرد آورده‌اند، و پیش و به‌ویژه پس از آن‌ها نیز ایران‌شناسان و زبان‌شناسان/ ادب‌شناسان زیادی در همین زمینه‌ها و موضوع‌های مرتبط با آن، پژوهش‌های بی‌شماری انجام داده و به آلمانی به چاپ رسانده‌اند.

چالش زیبایی‌شناختی از دیگر مسائل مربوط به ترجمه شعر حافظ است که گرچه به موضوع نخست، یعنی تقابل لفظ و معنا و بازنمایی آن در برگردان اثر مربوط می‌شود، به تنهایی نیز با اتکای صرف به قالب و بدون در نظر گرفتن دغدغه انتقال معنا ناممکن می‌نماید. برای نمونه، پذیرش *دیوان غربی-شرقی* گوته در زبان پارسی، که خود تقلیدی از اشعار حافظ است، یعنی پذیرش نسخه سه‌بار برگردانده شده از اصل^۱. این کار در واقع، تلاش برای بومی‌سازی دوباره سروده‌های خارجی ملهم از شعر بومی است که از دید زیبایی‌شناختی با نسخه اصل آن بسیار فاصله دارد. هرچند پذیرش و استقبال از ترجمه *دیوان غربی-شرقی* به فارسی شاید به‌ویژه نزد خواننده فارسی‌زبان نه‌چندان مأنوس به اصل شعر حافظ و احیاناً متون سنتی شعر و ادب پارسی همواره روبه‌رشد و فزونی است، باید در نظر داشت و در درازمدت به مشاهده پرداخت که آیا این فرایند زیبایی‌شناختی، همچون روند

۱. بار نخست به قلم مترجم آلمانی، بار دوم به قلم گوته که با الهام از آن سروده و بار سوم به قلم مترجم فارسی در بازگشت مفاهیم به زبان مبدأ.

وارون آن در ترجمه حافظ از فارسی به آلمانی در گذر زمان، دچار نشیب و درغلتیدن به گودال یا در اصل منحنی‌ای شبیه دره وهمی یا دهشت^۱ نخواهد شد؟ یا شیفتگی پیشینی^۲ مخاطب فارسی‌زبان به شعر حافظ، و نه لزوماً توجه خاص به سروده گوته، اثر یا ترجمه مزبور و موارد مشابه آن را از این زوال نجات خواهد داد؟! چراکه ویژگی‌های این اثر محاکاتی گوته در سطح روساخت^۳، به‌طور مثال در مورد برخی صنایع ادبی به نمونه اصلی آن، یعنی اشعار حافظ، نزدیک و تا حدودی شبیه آن‌هاست؛ البته، ترجمه‌ای نه‌چندان تحت‌اللفظی (اندکی آزادتر) و مقفاتر، حس دافعه احتمالی را تا حدودی از میان می‌برد، که در نوع خود قوت به حساب می‌آید؛ با این حال هرگز حس خوانش نسخه اصلی (دیوان حافظ) را به ذهن مخاطب متبادر نخواهد کرد. همین امر درباره ترجمه‌های متعدد آلمانی از اشعار حافظ نیز صدق می‌کند؛ ترجمه‌هایی که هرچند با ترفندهای دوران معاصر و پسامدرن، از نو ویراسته، ساده‌سازی یا به نثر نگاشته می‌شود، اما باز جز از پارسی‌زبانان سرزمین‌های آلمانی‌زبان، کمتر توان جذب مخاطبان بومی (به‌استثنای برخی فرهیختگان) و مسحور کردن ایشان به اندازه مخاطبان پارسی‌گو را دارند (به‌دلیل ناباوری عمومی به فرازمان-فرامکان در غرب؛ ن.ک. بخش‌های پیشین).

دیگر آسیب‌ها و ضعف‌های حافظ‌پژوهی تطبیقی یا ترجمه اشعار حافظ به آلمانی از این قرار است: (عدم) شناسایی ایهام‌ها، واژه‌ها و عبارات، تضمین‌ها و تلمیح‌های مختص زبان فارسی و فرهنگ ایرانی-اسلامی که برای غیرفارسی‌زبانانی چون آلمانی‌زبانان پنهان و نامکشوف است؛ نیز مسئله پیوستگی اشعار دیوان حافظ، نقش تأویل در شعر لسان‌الغیب، گاه درون‌زبانی، اما به‌ویژه برون‌زبانی و برون‌مرزی، مقایسه اثربخشی شعر حافظ با یا بی‌تأویل برای آلمانی‌زبانان^۴، درک مفهوم و جایگاه تفأل^۵ در تفسیر و تأویل شعر خواجه نزد فارسی‌زبانان، و مسئله ناهم‌سان یا یکسان‌خوانی اشعار نزد خوانندگان غیرفارسی‌زبان.

۱. gruselgraben، گودال یا دره دهشت. ن.ک. یادداشت قبلی.

۲. a priori

۳. Oberflächenstruktur

۴. به‌طور مثال، پیرامون موضوع‌هایی همچون تأثیر آن بر خواننده مبتدی یا پیش‌رفته‌زبانان اما ناآگاه به روح زبان و فرهنگ ایران در مقایسه با کسی که اندکی فارسی می‌داند یا اصلاً نمی‌داند اما به روح آن آشناست، نقش درک و خوانش مستقیم و نیز تأویل و تفسیر نخبگان (برای دیگران) در فهم اشعار برای ملل و فرهنگ‌های دیگر و نظایر آن.

۵. Däumeln/ Bibliomantie/ Stichomantie (als Orakelspruch)

آنچه مسلم است، این است که با ظهور جنبش‌های آوانگارد (سده ۲۰م) در غرب و سپس گسترش آن به دیگر نقاط جهان، از جمله ایران، اشعار شعرای معنوی متوسل به عصر اساطیری، همچون حافظ، برای مخاطب داخلی و خارجی بیش‌وکم غیرقابل فهم یا دشوارفهم‌تر از گذشته شده است. بر همین اساس، مطالعات مربوط به حافظ و خوانش، درک و تفسیر اشعار او روزبه‌روز تخصصی‌تر شده است و این خود بار سنگین‌تری را به‌ویژه بر دوش آموزگاران یا مفسران و شارحان این اثر به زبان مقصد می‌گذارد؛ چراکه مخاطب (عام) حافظ در عصر ما با فاصله گرفتن هرچه بیشتر از روح زمانه خواجه، به مخاطبی منفعل و بسیار عام‌تر از گذشتگان خود تبدیل شده است، به‌طوری‌که به شرح و توضیح ساده‌ترین مفاهیم و عبارات نیاز هست. مسائل و اوضاع سیاسی-اجتماعی سده ۲۱م نیز در این بی‌انگیزی و دوری‌عامدانه از ادبیات شرق و حافظ به هر روی دارای پیشینه اسلامی بی‌تأثیر نبوده است، چراکه او با همه رواقی‌گری (نمایی) و زهدستیزی‌اش، حافظ و متأثر از قرآن است. با این اوصاف، در دوران سلفی‌گری‌ها و ریاکاری‌های اسلام‌نمایانه در جهان غرب و آلمان (به‌ویژه در دو دهه اخیر) و به‌دنبال آن اسلام‌هراسی، نباید چندان هم انتظار استقبال فراوان از شعرا و ادبای شرقی-اسلامی را از سوی غربیان و در غرب داشت، به‌جز در مورد برخی ایرانیان مهاجر آن دیار که گه‌گاه به‌دنبال اصل خویش هستند!

به‌طور مسلم، تقصیر این عدم‌استقبال نسبی (غرب و) ادبیات معاصر آلمانی از حافظ، علی‌رغم شناساشدن آن نزدیک به دو سده پیش در حوزه آلمانی‌زبان، به‌هیچ‌وجه یکسره متوجه مترجمان یا شخص حافظ^۱ یا به‌دلیل بی‌فایده بودن یا ازکارافتادن خاصیت شهودی و درنگرفتن و بی‌اثرشدن آتش او بر روان مخاطب نیست؛ بلکه این امر ارتباطی تنگاتنگ با تغییر پارادایم‌های شرق و ایران‌شناختی دارد که متأثر است از نگاهی تحقیرآمیزتر از روزگار پیش از عصر گوته به شرق جغرافیایی-معنوی و فروکاستن آن به شرق تنها جغرافیایی که برای انسان غربی^۲

۱. گرچه برخی راویان (مترجمان) حافظ به آلمانی، کلام حافظ، این ناممکن را به‌درستی تمام انتقال نداده‌اند و این امر را نباید چندان بر ایشان خرده گرفت، ترجمه‌های خوب آلمانی نیز امروزه چندان خواهانی ندارد، زیرا محتوای شعر حافظ، هر قدر هم که زیبا ترجمه شده باشد، به‌ویژه به‌دلیل نگاه تعالی‌جویانه آن برای انسان پسامدرن امروزی که به آشنایی‌زدایی‌های گاه حتی سخیف خو گرفته است، غریب و نامأنوس است.

۲. صرف‌نظر از فرهیختگان و تاریخدانان غیرسوگیر

(متکی به تاریخ یونان باستان) بیش و پیش از اطلاق عناوینی مانند *خاستگاه* و *گهواره بشریت*، عموماً تداعی گر وحشی‌گری و بدویت است، و نیز عدم‌استنباط شرق معنوی-زادگاهی یا هستی‌شناختی^۱ و نظایر آن. به این زودی نیز انتظار تغییر اوضاع و جایگزینی پارادایمی جدید نمی‌رود، مگر از سوی خیل پارسی‌زبانان و به‌ویژه ایرانیان مهاجر در آن کشورها که شمار آن در سال‌های اخیر پیوسته رو به فزونی است. زین‌رو، ناگزیریم در حال حاضر به حافظ‌پژوهی معاصر در حیطة دانشگاهی بسنده کنیم و به آینده‌ای روشن‌تر برای گسترش ادب پارسی در آلمان و حافظ‌خوانی/ حافظ‌پژوهی امیدوار باشیم.

۶. نتیجه‌گیری

حال پس از بررسی ابعاد چندگانه تأثیر شعر حافظ بر ادبیات و فرهنگ آلمانی (در گذر زمان، مکان و نظایر آن) و دامنه، ژرفا و فراز و نشیب آن، به جمع‌بندی و سخن آخر می‌رسیم. جان کلام این است که در میان شعرای فارسی‌زبان، حافظ بیش از همه در ادب آلمانی رسوخ کرده، آن را دست‌کم در برهه‌ای خاص از زمان، در بزنگاه تاریخ، و به‌عبارتی در دوران گذر از سنت به مدرنیته اروپایی (اواخر سده ۱۸ تا آغاز سده ۱۹م)، تا حدودی تحت تأثیر قرار داده و الهام‌بخش بسیاری از شعرای آلمانی‌زبان و حتی موسیقی‌دانان این کشورها بوده است. از این گذشته، ترجمه‌های متعدد از دیوان یا گلچین غزلیات حافظ و تقلیدهای بی‌شمار بعدی شعرای آلمانی از قالب و ساختار این اشعار، باعث وام‌گیری یا انتقال قالب شعری غزل به ادب آلمانی شده که تا پیش از آن به تقلید از ادبیات یونان و روم، به‌گونه ساده‌تری به‌نام غزلواره محدود بوده است. در کل، توجه و اقبالی را که پس از آن خیام در انگلیس و آمریکا، و مولوی در آمریکا و سراسر دنیا یافتند، حافظ به‌ویژه در نیمه نخست سده ۱۹م در آلمان و دیگر کشورهای آلمانی‌زبان (پیش از همه اتریش) به‌دست آورد، زیرا شعر حافظ برای ادیبان آلمانی (زبان) دوره طولانی، شهودی و ژرف‌نگر رمانتیک، دوره‌ای که پیدایش آن در سال‌های پایانی سده ۱۸م، ریشه در مطالعات شرقی از جمله ادب پارسی داشت، هنوز همان شهود صرفی به‌حساب می‌آمد که *بندتو* کروچه (۱۳۹۳) در سال‌های نه‌چندان دور بعد دعوی آن را داشت: همان هنر و زیبایی‌شناسی محض؛ و از زبان خود شاعر، همان «بیت‌الغزل معرفت».

۱. شاید از تعبیر مشرق‌اکبر سهروردی چندان هم دور نباشد.

و این اثرگذاری بی‌درنگ شعر خواجه هم بدان سبب است که او چون پیری معنوی است بهر هرکس که دیوان یا غزلی از او را - کاملاً یا کمابیش درک‌شده - خوانده یا حتی اگر نخوانده باشد، با تکیه بر شعور و شهود شاعرانه خویش، چه با کلام و نوشتار، و چه حتی در قلمرو خیال، شاعر هم‌میهن و هم‌زبان او به‌شمار می‌آید، از جمله ادبای سده‌های بعد که شاید سطری نیز از او نخوانده باشند. با این‌همه، چنانکه شهود به ذهن و کالبد آدمی آمدوشد دارد و دائمی نیست، استقبال از اشعار حافظ در کشورهای آلمانی‌زبان نیز در گذر ایام پیوسته برقرار و پرشور نبوده است، بلکه دوران رکود و خاموشی (نسبی) خود را به‌ویژه از اواسط سده ۲۰م تا کنون از سر گذرانده و می‌گذراند. سخن از دورانی است که اساساً مملو از چرخش‌های فکری و پارادایمی در گستره علوم انسانی و فرهنگی بوده و جهان دانش را به‌ویژه در نیم‌سده گذشته زیر و زبر کرده است. دورانی که با گذار قطعی غرب آلمانی‌زبان به مدرنیته و زندگی صنعتی، برای همیشه با فرهنگ سرد و تذکارکننده (برای نمونه، یادآورنده عهد السنت)، اعتقاد به تاریخ دوری، زمان اسطوره‌ای، لامکان (جغرافیایی) و پرداختن به (تقریباً) تمامی مظاهر آن، از جمله اشعار شرقی حافظ، وداع کرد. این روگردانی در دهه‌های بعد با بیگانه (و سپس حتی خطرناک یا دهشتناک) خواندن مجدد شرق، شرقی که دیرزمانی در سده ۱۹م بدل به روی دیگر و حتی قلب تپنده غرب شده بود، تکمیل و تأیید، و جهان از نو دوپاره و دوقطبی (شرقی-غربی) شد، با مرکزیت مجدد غرب. هرچند باید اذعان داشت که شکل‌گیری یا ظهور دوره ادبی-فلسفی رمانتیک (که در اصل مکتبی آلمانی است) در بطن تاریخ غرب و نسبت به تمامی مکاتب ادبیات آن دیار، استثنائی بزرگ به‌شمار می‌آید، این هم‌پوشانی موضوعی و در واقع پیروی محاکاتی ادب آلمانی دوره مد نظر از ادبیات کشورهای خاورزمین، به‌ویژه ادب پارسی، در آن زمان و در حیطه ترجمه حتی تا چند دهه پس از افول رمانتیک (تا بروز جنبش‌های آوانگارد قرن بیستمی) مرزهای اشتیاق فردی ادبا و مترجمان را درنوردید و طی دهه‌ها با استقبال فراوان و پرشور مخاطبان بی‌شمار آلمانی‌زبان همراه بود، چه در حیطه ادب و چه هنر (موسیقی).

به‌هرحال، نزدیک به نیم‌سده تأثیرگذاری ادبی حافظ (و ادب پارسی) بر ادبیات بازتولیدی/تولیدی آلمانی که تنها اندکی از عصر خود (سده ۱۹م) فراتر رفت نیز به حکم تغییر سبک‌ها، مکتب‌ها و سلیقه‌ها پایان یافت و اشتغال به شعر شرقی (حافظ) پس از آن دیگر نه بحث زملنه بود و نه باب طبع مخاطب غربی،

چراکه رشد سریع فناوری و شاخه‌های گوناگون دانش، آدمی را به بازگشت به زمین و فاصله‌گیری از اسطوره‌ها و زیبایی نهفته در پس وزن و قافیه در اشعار فرامی‌خواند. اشعار آلمانی قرن بیستمی با وزن آزاد بیش از پیش قالب‌های سنتی (اعم از اصیل یا ترجمه‌ای) را از دور خارج می‌کرد و به‌همراه آن آرایه‌ها، محتویات و مفاهیم کهنه، از جمله شرقی را (که گاه یادآور قرون وسطای غرب بود). در جنبش‌های پسامدرن نیز با همهٔ چرخش‌های الگوواره‌ای (به سود اقلیت‌ها از هر نوع)، کثرت‌گرایی و دموکراسی خواهیشان، جز برای مخاطب خاص و بیشتر فارسی‌زبان ساکن غرب، بازگرداندن صورت و معنای آثار کلاسیک شرقی-پارسی به ادب آلمانی میسر نشد.

به‌هرروی، جامعهٔ پسامدرن غرب دیری است که با میراث گذشتهٔ خویش نیز کمابیش بیگانه شده است و اگر نه با آن از در ستیزه‌جویی برآمده باشد، دست‌کم همواره بدان با دیدی انتقادی می‌نگرد، چه رسد به ادب سرزمین‌های به‌خودی‌خود بیگانه و نامحبوب شرقی همچون ایران. گذشته از این نامهربانی‌ها و روگردانی‌ها که در مقیاس فردی به‌یقین تعمیم‌پذیر و اطلاق‌پذیر نیست، در اصل تأثیر حافظ بر خوانندهٔ مستعد و شیفته‌جان، خواه شاعر و خواه مخاطب عام، (امروزه) دیگر بسان اصابت آذرخشی بر پیکر بی‌جان درختی خشک نیست، یا آن‌سان که تا آغاز سدهٔ ۲۰م بود، آتش‌افروز و خانمان‌سوز، البته به‌شرط آنکه مخاطب نام‌برده اصلاً سراغ چنین شعری برود؛ زیرا موضوع‌ها و بستر گفتمانی اشعار حافظ و چاشنی رندانهٔ تأویل آن که تنها در زبان مادری شاعر به‌تمامی فهم‌پذیر است، در ترجمه خواه از لحاظ شکل و قالب و از بعد زیبایی‌شناختی و خواه از دید محتوایی تا حد زیادی از میان می‌رود و پیشاپیش خبر از عدم‌پذیرش زیبایی‌شناختی ترجمه‌های کهن یا مکرر از این اشعار و شکل‌گیری درهٔ وهمی (درک نارسایی ظاهری-محتوایی و ایجاد حس دافعه نسبت به ترجمهٔ چنین اثر قرون‌وسطایی) نزد مخاطب امروزی می‌دهد، بی‌آنکه سخن از کم‌کاری مترجم در میان باشد. اما، در نهایت می‌توان مدعی شد زان‌جا که «آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست»، این شعلهٔ پارسی که بیش از دو سده پیش در ادبیات رمانتیک آلمانی افروخته شد، هنوز هم به‌نحوی روشن است، گرچه با کورسویی اندک؛ چراکه حافظ دست‌کم به‌واسطهٔ دیوان غربی-شرقی‌گفته، برجسته‌ترین شاعر و ادیب (رمانتیک) آن دیار، در ذهن و زبان و ادب (فاخر) آلمانی نیز جاودانه شده است، هرچند که لسان‌الغیب احتمالاً در دیگر سرزمین‌های بیگانه و به‌ویژه غربی نیز «خوش درخشید ولی

دولت مستعجل بود»، با تأثیری شگرف اما ناپایدار و گذرا که البته شاید و امید است روزگاری به همت پارسی‌زبانان جهان دوباره به اوج برکشیده شود و با اتکا به ترجمه‌ها و شرح و تفسیرهای زیبایی‌شناسانه و به‌روزتر که بازدارنده سقوط نمودارِ دریافت آن در درهٔ وهمی و (دست‌کم) مسطح کردن آن باشد، دورنمایی روشن را در برابر دیدگان حافظ‌دوستان برون‌مرزی ترسیم کند.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ گونه تعارض منافع نیست.

اصول اخلاقی

نویسنده در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته است؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسنده است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته است.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر در خصوص نحوهٔ تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسنده مکاتبه فرمایید.

منابع

- آذر ا. (۱۳۸۷). *ادبیات ایران در ادبیات جهان*. تهران: سخن.
- اخوان ثالث م. (۱۳۶۸). «نسل بعد از من باید کار تازه بیاورد». *آدینه*. ۳۵: ۴۳-۴۷.
- اسلامی ندوشن مع. (۱۳۹۵). *تأمل در حافظ (بررسی هفتاد و هفت غزل در ارتباط با تاریخ و فرهنگ ایران)*. تهران: انتشار.
- انوری ح. (۱۳۹۱). *حافظ*. تهران: خانه کتاب.
- تائبی نقندری ز. (۱۳۹۲). «حافظ از دو نگاه: رمانتسیم گوته و تعالی‌گرایی امرسون». *ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان (ادبیات تطبیقی)*. ۴(۲): ۴۰-۶۱.
- جعفری‌نژاد ا. (۱۳۸۶). «گوته و تأثیرپذیری از حافظ». *کیهان فرهنگی*. ۲۵۳: ۶۲-۶۷.
- حدادی مح. (۱۳۹۸). *جایگاه فرهنگ و ادب ایران در ایده ادبیات جهانی گوته و روکرت*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۸۵). «تأثیر حافظ و عشق عرفانی در خلق دیوان غربی-شرقی گوته». *پژوهش زبان‌های خارجی*. ۳۴: ۴۷-۶۰.
- دستغیب ع. (۱۳۷۷). «گوته و ژرفای شعر حافظ». *گزارش*. ۹۳: ۸۴-۸۸.

- رجائی ع. (۱۳۹۹). «خلقت، مفهوم «انسان» و «انسان بودن» نزد حافظ و گوته». *سالنامه حافظ پژوهی*. ۲۳: ۳۳-۸۸.
- رضازاده شفق ص. (۱۳۴۵). «گوته و حافظ». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. ۱۴(۵۳): ۱۶-۲۲.
- شریفزاده م. (۱۳۷۴). «جلوه‌های عرفان در گوته و حافظ از دید تطبیقی». *فرهنگ*. ۱۶: ۱۱۱-۱۲۳.
- علوی ب. (۱۳۱۰). «گوته و ایران (دیوان شرق و غرب)». *شرق خرداد*. ۶: ۳۵۳-۳۶۰.
- فتوحی م. (۱۳۸۲). «حافظ و گوته». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*. ۷۵ و ۷۶: ۱۵۶-۱۶۹.
- کروچه ب. (۱۳۹۳). *کلیات زیبایی‌شناسی*. ترجمه روحانی ف. چ ۱۰. تهران: علمی و فرهنگی.
- گادامر ه.گ. (۱۳۷۷). «افلاطون و شاعران». ترجمه اباذری ع. *ارغنون*. ۱۴: ۴۹-۸۰.
- هایدگر م. (۱۳۷۴). «هویلدلین و ماهیت شعر». ترجمه خراسانی ش. *کلک*. ۶۷: ۶۶-۷۸.

- Assmann A. (2017). *Einführung in die Kulturwissenschaft*. Grundbegriffe, Themen, Fragestellungen. 4. Aufl., Berlin, Erich Schmidt Verlag.
- Beck Ch. (2016). *Geschichtsphilosophie als Provokation*. Curtius, Auerbach, Bachtin. Dissertation im Fach Germanistik. Potsdam, Publikationsserver der Universität Potsdam.
- Djalali K. (2014). *Das Fremde ist dem Eigenen zu Eigen*. Die klassische persische Dichtung im deutsch-französischen Raum des 19. Jahrhunderts. (Dissertation), Würzburg, Verlag Königshausen & Neumann.
- Falaki M. (2013). *Goethe und Hafis*. Verstehen und Missverstehen in der Wechselbeziehung deutscher und persischer Kultur. Berlin/ Tübingen, Verlag Hans Schiler.
- Goethe JW. (2010). *West-Östlicher Divan*. Texte und Kommentar. Hendrik Birus (Hrsg.), 2 Teilbde., 2. (neue, völlig revidierte) Aufl., Berlin, Deutscher Klassiker Verlag.
- Mori M, MacDorman KF, Kageki N. (2012). "The Uncanny Valley". *IEEE Robotics & Automation Magazine*. Band 19, Piscataway (NJ): 98-100.
- Radjaie A. (1998). *Das profan-mystische Ghasel bei Hafis*. in Rückerts Übersetzungen und in Goethes "Divan". Würzburg, Ergon Verlag.
- Rückert F. (1988). *Friedrich Rückert, ausgewählte Werke*. Annemarie Schimmel (Hrsg.), 2 Bde., Frankfurt am Main, Insel Verlag.
- Schlegel F. (2002). *Vorlesungen und Fragmente zur Literatur*. I. Teil: Orientalia, Ursula Struc-Oppenber (Hrsg.), Paderborn/ München/Wien, Verlag Ferdinand Schöningh & Thomas Verlag Zürich.
- Stolze R. (2018). *Übersetzungstheorien. Eine Einführung*. 7. Aufl., Tübingen, Narr.
- Tafazoli H. (2007). *Der deutsche Persien-Diskurs*. Zur Verwissenschaftlichung und Literarisierung des Persien-Bildes im deutschen Schrifttum. Von der frühen Neuzeit bis in das neunzehnte Jahrhundert. Bielefeld, Aisthesis Verlag.